

جزوه راهنمای درسی

عربی، زبان قرآن (۳)

رشته‌های ادبیات و علوم انسانی

پایه دوازدهم

دوره دوم متوسطه

۱۱۲۲۰۷

ترجمه و حل تمرینات

۱۳۹۷

کاری از:

منصوره خوشخو

سال تحصیلی ۹۸ - ۱۳۹۷

با کلیک روی نام کانال با ما باشید : [کانال اُحِبُّ الْعَرَبِيَّةَ](#)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الفهرس

۳	المقدمة
۷	الدرس الأول من الأشعار المنسوبة إلى الإمام علي عليه السلام
۸	المعجم
۹	إعلموا - معاني الحروف المشبهة بالفعل و لا النافية للجنس
۱۳	التمارين
۱۸	بدانيم
۱۹	الدرس الثاني الوجه النافع، و الوجه المضر
۲۱	المعجم
۲۱	حوّل النص
۲۲	إعلموا - أحوال
۲۴	التمارين
۲۹	الدرس الثالث ثلاث قصص تاريخية قصيرة
۳۱	المعجم
۳۲	حوّل النص
۳۳	إعلموا - الاستثناء و أسلوب الحصر
۳۵	التمارين
۳۹	الدرس الرابع نظام الطبيعة
۴۱	المعجم
۴۲	حوّل النص
۴۳	إعلموا - المفعول المطلق
۴۵	التمارين
۴۹	الدرس الخامس باللهي
۴۹	المعجم
۵۰	حوّل النص
۵۰	إعلموا - أسلوب النداء
۵۲	التمارين
۰۰۱	المعجم

الْمُقَدِّمَةُ بِرُكُود

سخنی با دبیران، گروه های آموزشی، مدیران مدارس و اولیای دانش آموزان

شایسته است که دبیر محترم عربی برای تدریس این کتاب:

۱. کتاب های عربی و قرآن پایه های هفتم تا یازدهم را تدریس یا به دقت مطالعه کرده باشد؛
۲. دوره آموزشی توجیهی ضمن خدمت این کتاب را گذرانده باشد؛
۳. کتاب معلم را با دقت بررسی کرده باشد.

خدای را سپاسگزاریم که به ما توفیق داد تا با نگارش آخرین کتاب «عربی، زبان قرآن (۳)» ویژه رشته «ادبیات و علوم انسانی به جوانان کشور عزیزمان خدمتی فرهنگی ارائه کنیم. در پایان راه برنامه شش ساله آموزش «عربی، زبان قرآن» هستیم. اکنون دانش آموز به شایستگی قدرت فهم متون رسیده است. طبیعی است که در این راه از فرهنگ لغت (معجم) برای یافتن معنای کلماتی که در کتابهای درسی ندیده است نیز می تواند استفاده کند. در مدت این شش سال مهم ترین قاعده، مربوط به شناخت فعل بود. اکنون دانش آموز انواع فعل ماضی، مضارع، مستقبل، امر، نهی و نفی را می شناسد.

رویکرد برنامه درسی عربی بر اساس برنامه درسی ملی این است:

«پرورش مهارت های زبانی به منظور تقویت فهم قرآن و متون دینی و کمک به زبان و ادبیات فارسی»

شیوه تألیف کتاب های عربی هفتم تا دوازدهم متن محوری است. انتظار می رود دانش آموز پایه دوازدهم بتواند در پایان سال تحصیلی متون و عبارات ساده قرآنی، حدیث و نیز ترکیبات و عبارات عربی متون نظم و نثر را در حد ساختارهای خوانده شده، درست بخواند و معنای آنها را بفهمد و ترجمه کند. بدیهی است که با توجه به زمان هفتگی دو ساعت در هفته نمی توان انتظار بسیاری به نسبت دانش آموزان سایر رشته ها داشت.

کتاب های درسی با توجه به مصوبات اسناد بالادستی «برنامه درسی ملی» و «راهنمای برنامه درسی» نوشته شده است. برنامه درسی ملی، مهم ترین سند تألیف کتب درسی است. راهنمای برنامه درسی عربی نیز نقشه راه تألیف تمام کتاب های درسی عربی است.

کلمات کتاب های عربی هفتم تا دوازدهم، پرکاربردترین واژگان زبان عربی است که در قرآن، حدیث، روایات و زبان و ادبیات فارسی بسیار به کار رفته است. در این کتاب در این کتاب ۲۵۴ کلمه پرکاربرد جدید به کار رفته است. اگر جمع های مکسر را نیز حساب کنیم، شاید بتوان گفت در این شش سال، حدود ۲۰۰۰ کلمه آموزش داده شده است. هدف اصلی آموزش عربی در ایران، فهم متن به ویژه فهم قرآن کریم و نیز متون دینی همانند احادیث، دعاها و متون ادب فارسی آمیخته با واژگان عربی است.

مهم ترین تأکیدات درباره شیوه تدریس و ارزشیابی کتاب:

(رعایت این تأکیدات در کنکور و مسابقات علمی، امتحان نوبت اول و دوم و کتاب های کمک آموزشی الزامی است. این نوشته به منزله ابلاغ رسمی است.)

۱. دانش آموز پایه دوازدهم تاکنون با این ساختارها آشنا شده است:

✓ فعل های ماضی، مضارع، امر، نهی، نفی، مستقبل، معادل ماضی استمراری، معادل ماضی بعید (هرچند دانش آموز در کتاب با فعل های غیر صحیح و سالم مانند وصل، کان و نهی نیز مواجه شده است، ولی وجوه صرفی آن از اهداف قواعد کتاب درسی نیست.) و ترجمه فعل هایی که این حروف «أ، ن، لَن، گي، لَگي، حَتَّى» و «لَمْ، لَ، لا» بر آنها وارد شده

است، بدون ذکر اعراب اصلی و فرعی و در حد شناخت آنها و دانستن معنایشان. (نام این حروف و فعل آنها در کتاب ذکر نشده است).

✓ ترکیب اضافی و وصفی برای ترجمه صفت مؤخر در جمله؛ مانند: «أَخُو كُنَّ الصَّغِيرُ مُؤَدَّبٌ».

✓ اسم اشاره، کلمات پرسشی، وزن و ریشه کلمات، و نون وقایه

عددهای اصلی یک تا صد و عددهای ترتیبی یکم تا بیستم آموزش داده شده و به برخی ویژگی‌های محدود نیز اشاره شده است؛ مانند جمع و مضاف الیه بودن معدود سه تا ده؛ مفرد بودن معدود یازده تا نود و نه. در معرفی عدد معطوف، ویژگی و اعراب معدود مد نظر نیست.

✓ تشخیص نقش دستوری کلمه یا محلّ الإعرابی در اسم‌های ظاهر و تشخیص اعراب اسم‌های معرب جزء اهداف است. (فاعل، مفعول، مبتدا، خبر، صفت، مضاف الیه، مجرور به حرف جر، اسم و خبر افعال ناقصه)

✓ تشخیص و ترجمه فعل مجهول و تشخیص نایب فاعل در حالت اسم ظاهر.

✓ تشخیص معرب و مبنی در حدّ آموخته‌های کتاب (نه در حالت پیشرفته).

✓ تشخیص اسم فاعل، اسم مفعول، اسم مکان، اسم تفضیل، اسم مبالغه. (در کتاب درسی صفت مشبّه، اسم زمان و اسم آلت آموزش داده نشده، همچنین اصطلاح جامد در برابر مشتق نیز تدریس نشده است؛ پس تشخیص اسم جامد از مشتق در سؤالات طرح نمی‌شود).

✓ در کتاب رشته ادبیات و علوم انسانی تشخیص نوع و صیغه فعل مانند «ماضی مفرد مذکر غایب» از اهداف آموزشی است، و صیغه فعل به صورت (جمع مذکر مخاطب) آموزش داده شده است، نه به صورت (للمخاطبین). دانش‌آموز شناسه «تَم» را در «فَعَلْتُمْ» می‌شناسد و این فعل‌ها را به دنبال آن درست ترجمه می‌کند: حَرَجْتُمْ، تَخَرَجْتُمْ، أُخْرَجْتُمْ، استخرجتم.

✓ آموزش معانی ابواب ثلاثی مزید، هدف نیست.

✓ اسلوب شرط و ادوات آن (بدون توجه به اعراب اصلی و فرعی جزم).

✓ شناخت دو نوع معرفه (معرف به ال و علم) و ترجمه جمله بعد از نکره.

۲. کتاب عربی زبان قرآن پایه دوازدهم در پنج درس تنظیم شده است. هر درس را می‌توان در سه یا چهار جلسه آموزشی تدریس کرد.

۳. متن درس اول اشعاری منسوب به حضرت علی (ع) است.

قواعد درس اول کاربرد حروف «إِنَّ، أَنَّ، كَأَنَّ، لَكِنَّ، كَيْتَ، لَعَلَّ» در زبان عربی است. دانش‌آموز با معانی مختلف این کلمات آشنا می‌شود. تشخیص اسم این حروف در حالت ضمیر، و خبر نیز در حالت فعل آموزش داده نشده؛ بلکه تشخیص اسم فقط در حالت اسم ظاهر آموزش داده شده است.

قواعد حرف «لا» در جملاتی مانند «لَا رَجُلٌ فِي الدَّارِ» نیز آموزش داده شده است. آموزش اعراب اسم پس از لا و تشخیص خبر آن از اهداف است؛ اما اینکه اسم «لا» مبنی بر فتح است آموزش داده نشده است.

دانش‌آموز می‌خواند اسم پس از «لَا ي نفی جنس» بدون ال و مفتوح است. دانستن معنای عبارات دارای این حرف، مدّ نظر است. همچنین دانش‌آموز باید بتواند انواع «لا» را از هم تشخیص دهد.

۴. موضوع متن درس دوم داستان نوبل است. تنوع متون دانش‌آموز را به کتاب درسی علاقه‌مند می‌سازد. این متن برای دانش‌آموزان جالب و خواندنی است. نتیجه‌گیری و پیام درس مهم است. هر اختراع و نوآوری می‌تواند دو چهره خوب و بد داشته باشد.

قواعد درس دوم درباره حال است. در بخش حال سعی شده است که مهم‌ترین مطالب آموزش داده شود و از طرح مباحث کم اهمیت در این زمینه خودداری شده است.

۵. موضوع متن درس سوم سه داستان کوتاه و گوناگون تاریخی است. دانش‌آموزان اصولاً از خواندن داستان و متون تاریخی لذت می‌برند.
- قواعد درس سوم درباره استثناء، اسلوب حصر است. در کتاب درسی هرچند قاعده اسلوب استثناء و حصر با هم آمده‌اند؛ اما اسلوب حصر از مبحث اسلوب استثناء تفکیک شده است.
۶. موضوع متن درس چهارم درباره نظام طبیعت است. موضوعی بسیار مهم که هرچه آگاهی دانش‌آموز در این مورد بیشتر شود سودمند است و تذکر درباره حفاظت از محیط زیست همواره شایسته و بایسته است.
- قواعد درس چهارم درباره مفعول مطلق است. همانند دروس قبلی هدف در مفعول مطلق شناخت این ساختارها به منظور ترجمه صحیح است.
۷. موضوع متن درس پنجم شعر زیبای یا الهی است. متن درس کوتاه است، در عوض تمرین دوم درس پنجم طولانی است، دانش‌آموزان می‌توانند شعر درس را حفظ کنند و در یک کار گروهی در کلاس درس سرود آن را اجرا کنند.
- قواعد درس پنجم درباره اسلوب ندا است. در بخش اسلوب ندا تنها مهم‌ترین مطالب در این بخش تدریس شده است.
۸. **نیازی به ارائه جزوه مکمل قواعد به دانش آموز نیست.** هرچه لازم بوده در کتاب آمده است. قواعد کتاب به صورت خودآموز نوشته شده است. از دانش‌آموزی بخواهید با صدای رسا بخشِ «علموا» را در کلاس بخواند. آن‌گاه هر جا لازم شد در هنگام خواندن سؤالاتی را از سائرین بپرسید.
۹. تعریب، تشکیل و اعراب‌گذاری از اهداف کتاب درسی نیست. امسال و در طول پنج سال گذشته در این مورد هیچ تمرین و آموزشی وجود نداشته است. کل کتاب درسی کاملاً اعراب‌گذاری شده است، تا دانش‌آموز دچار مشکل قرائت نشود. شایسته است طراحان آزمون، متون و عبارات امتحانی را کاملاً حرکت‌گذاری کنند.
۱۰. تحلیل صرفی در چارچوب آموخته‌های دانش‌آموز است.
- چنین قواعدی در کتاب تدریس نشده است:**
- نوع بناء، نوع ضمیر، اسم موصول، جامد و مشتق، صفت مشبّهه، اسم زمان، اسم آلت، غیر منصرف و ... بنابراین شایسته است به این مورد در طراحی سؤالات امتحانی و کنکور توجه شود.
۱۱. تبدیل «مذکر به مؤنث» یا «مخاطب به غیر مخاطب» یا «جمع به غیر جمع» و بالعکس و موارد مشابه و نیز ساختن و نیز ساختن هرگونه جمله از اهداف کتاب نیست.
۱۲. معنای کلمات در هر آزمونی در جمله خواسته می‌شود. در چند تمرین کتاب معنای کلمه بیرون از جمله خواسته شده است؛ اما شیوه طرح آن همراه با یک نمونه جهت تسهیل آموزش و ارزشیابی است.
۱۳. روخوانی‌های دانش‌آموز و فعالیت‌های او در بخش مکالمه در طول سال نمره شفاهی دانش‌آموز را در نمره میان نوبت تشکیل می‌دهد.
۱۴. در کتاب جای کافی برای نوشتن ترجمه و حل تمرین در نظر گرفته شده است تا به دفتر تمرین نیازی نباشد.
۱۵. از همکاران گرامی خواستاریم تا با رویکرد دفتر تألیف همگام شوند؛ کتاب‌های درسی «عربی، زبان قرآن» مجموعه‌ای یکپارچه‌اند و آموزش برخلاف اهداف درسی به روند آموزش آسیب می‌زند.
- خوشحال می‌شویم از نظریات شما آگاه شویم؛ می‌توانید از طریق وبگاه گروه عربی پیغام بگذارید.
- نشانی وبگاه گروه عربی: www.arabic-dept.talif.sch.ir

سخنی با دانش آموز

این کتاب ادامه پنج کتاب پیشین است. بسیاری از آموخته‌های پنج سال گذشته در متون، عبارات و تمرین‌های این کتاب تکرار شده است. ترجمه متون و عبارات کتاب بر عهده شماست و دبیر نقش راهنما و مصحح دارد. در صورتی که پنج کتاب قبلی را خوب آموخته باشید، به راحتی می‌توانید متون را ترجمه کنید.

استفاده از کتاب کار توصیه نمی‌شود. در کتاب‌هایی که به نام تیزهوشان، یا آمادگی برای کنکور و مسابقات طراحی می‌شود، موارد بسیاری می‌آید که از اهداف آموزشی نیست. بسیاری از پرسش‌ها جنبه معما دارد، یا اینکه حجمش بسیار است به نحوی که دانش آموز در پاسخ دهی وقت کم می‌آورد؛ لذا اگر در آزمون‌های آمادگی برای آزمون سراسری شرکت می‌کنید شایسته است بدانید که بسیاری از سؤالات این آزمون‌ها از نظر اصول آموزش زبان، نه تنها مورد تأیید نیستند؛ بلکه خلاف اهداف اند و موجب ناامیدی و دلسردی می‌شوند. هدف طراحان چنین آزمون‌هایی تهیه سؤالاتی است که آن قدر پیچیده، گنگ و طولانی باشد که داوطلب نتواند به سادگی پاسخ دهد. یا زمان پاسخگویی به آنها مناسب نیست؛ لذا نمره کسب شده در چنین آزمون‌هایی نشانگر وضعیت علمی شما نیست.

برای یادگیری هر زبانی باید بسیار تکرار و تمرین کرد. اگر می‌خواهید در درس عربی موفق تر باشید، پیش مطالعه کنید. هدف این کتاب فهم متن است. اگر شما بتوانید متون عربی را خوب بخوانید، درست بفهمید و درست ترجمه کنید، خود به خود می‌توانید از فارسی به عربی نیز ترجمه کنید و حتی سخن بگویید؛ شما می‌توانید از آیات و احادیث کتاب‌های درسی عربی در انشا و مقاله نویسی و به هنگام سخنرانی استفاده کنید.

«کتاب گویا» نیز برای پایه تحصیلی دوازدهم تهیه شده است تا با تلفظ درست متون آشنا شوید. ترجمه متون و عبارات کتاب و حل تمرین‌ها در کلاس می‌تواند به صورت گروهی باشد.

سخنی ویژه با مدیران مدارس

اغلب آزمون‌های مؤسسات آمادگی برای کنکور، استاندارد و مورد تأیید کارشناسان اهل فن نیستند؛ سؤالات آنها تله آموزشی و فاقد ارزش علمی‌اند. لذا نمی‌توان میزان تلاش دبیر و دانش آموز را با توجه به این آزمون‌ها سنجید. بسیار دیده شده است که این مؤسسات مطالبی معماگونه، خارج از کتاب و بی ربط به اهداف دروس طراحی می‌کنند.

این کتاب با وقت دو ساعت تدریس در هفته، نیازی به کتاب کار ندارد. بسیاری از کتاب‌های کار مطلبی ابتکاری و نو ندارند و تنها با الگوبرداری از کتاب درسی تمرینات بیشتری طرح شده است که موجب خستگی دانش‌آموز می‌شوند. اگر مدرسه شما ساعت اضافه به دبیر اختصاص داده، بهتر است که این زمان صرف تقویت مهارت‌های شفاهی زبان شود.

آنچه برای دانش‌آموز بعد از دانش‌آموختگی می‌ماند همین مهارت شفاهی مانند خواندن، شنیدن و سخن گفتن است.

الدَّرْسُ الْأَوَّلُ بِرُكُود

« قِيمَةُ كُلِّ امْرِئٍ مَا يُحْسِنُهُ. » كَلِمَةُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَام

ارزش هر انسانی به آن چیزی است که آن را به خوبی انجام می‌دهد.

مِنَ الْأَشْعَارِ الْمَنْسُوبَةِ إِلَى الْإِمَامِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ

الذَّاءُ وَالدَّاءُ

دَاوُوكَ فَيَكُ وَ مَا تُبْصِرُ دَاوُوكَ مِنْكَ وَ لَا تَشْعُرُ
أَتَزَعَمُ أَنَّكَ جِرْمٌ صَغِيرٌ وَ فَيَكُ أَنْطَوَى الْعَالَمُ الْأَكْبَرُ

دوای تو در خود توست و تو آن را نمی بینی و درد تو از خود توست و تو نمی دانی.

آیا گمان می‌کنی که تو موجود کوچک و ناچیزی هستی درحالی که عالم اکبر (بزرگ‌تر) در درون تو در هم پیچیده و نهفته است.

النَّاسُ أَكْفَاءُ

النَّاسُ مِنْ جِهَةِ الْأَبَاءِ أَكْفَاءُ أَبُوهُمُ آدَمُ وَ الْأُمُّ حَوَاءُ
وَ قَدَرُ كُلِّ امْرِئٍ مَا كَانَ يُحْسِنُهُ وَ لِلرِّجَالِ عَلَى الْأَفْعَالِ أَسْمَاءُ
فَفَزَّ بِعِلْمِهِ وَ لَا تَطْلُبُ بِهِ بَدَلًا فَالْنَّاسُ مَوْتَى وَ أَهْلُ الْعِلْمِ أَحْيَاءُ

۱- مردم از نظر آباء و اجداد هم مرتبه و همتایند و پدر و مادر [همه] آنان ، آدم و حواء هستند.

۲- ارزش هر انسانی به آن چیزی است که آن را به خوبی انجام می‌دهد، و مردان بر اساس انجام کار ارزش (نام) دارند (و جایگاه و ارزش انسان‌ها با انجام عمل مشخص می‌گردد).

۳- پس علم و دانشی بدست آور و به دنبال جایگزینی برای آن نباش که مردم مردگانند و اهل علم و دانش، زنده‌اند

(به وسیله علم رستگار شو راه رستگاری خود را طی کن ، و برای آن دنبال هیچ جایگزینی نگرد ! که همه مردم می‌میرند اما این در واقع اهل علم و دانش هستند که جاودان می‌شوند.)

الْفَخْرُ بِالْعِفَافِ

إِنَّهَا الْفَاخِرُ جَهْلًا بِالنَّسَبِ إِنَّهَا النَّاسُ لِأُمَّمٍ وَ لِأَبٍ
هَلْ تَرَاهُمْ خُلِقُوا مِنْ فِضَّةٍ أُمَّ حَدِيدٍ أُمَّ نُحَاسٍ أُمَّ ذَهَبٍ
بَلْ تَرَاهُمْ خُلِقُوا مِنْ طِينَةٍ هَلْ سَوَى لَحْمٍ وَ عَظْمٍ وَ عَصَبٍ
إِنَّهَا الْفَخْرُ لِعَقْلِ ذَابِتٍ وَ حَيَاءٍ وَ عِفَافٍ وَ أَدَبٍ

ای که نابخردانه افتخار کننده به دودمان هستی، مردم تنها از یک مادر و یک پدراند.

آیا آنان را می‌بینی (می‌پنداری) که از نقره، آهن، مس یا طلا آفریده شده‌اند؟

بلکه آنان را می‌بینی (می‌پنداری) از تگه گلی آفریده شده‌اند. آیا به جز گوشت و استخوان و پی‌اند؟ افتخار تنها به خردی استوار، شرم، پاکدامنی و ادب است.

۱- تنوین کلمه «آدم» به دلیل ضرورت شعری است.

بورما منغولیا الصين تایلند الفلبین، تاهیتی اندونسیا الهند اليابان أفغانستان فیتنام مالیزیا کوریا السوید النروج
النمسا ألمانيا سویرا اليونان فرنسا ويلز إسكتلندا هولندا هنجاریا روسيا تشیکیا إسبانيا المكسيك الإسکیمو
غواتیمالا الهند الحمر رعاة البقر البیرو الأرجنتین بولیفا الإكوادر تشیلی البرازیل غنا السنغال المغرب کینیا جنوب
إفريقيا فلسطين أریف السوری الصومال الكونغو السعودية نیجریا إثیویا مصر

☆ المعجم ☆ برگرد

«جمع: الأعصاب» العظم : استخوان «جمع: العظام» اللحم : گوشت «جمع: اللحوم» النحاس : مس	الداء : بیماری = المرص ≠ الشفاء، الصحة زعم - گمان کرد سوی : جز الطين ، الطينة : گل ، سرشت العصب : پی ، عصب	انطوى : به هم پیچیده شد (مضارع: ينطوي) أبصر : نگاه کرد البدل : جانشین «جمع: الأبدال» الجرم : پیکر «جمع: الأجرام» الحديد : آهن
--	---	--

📖 حَوَّلِ النَّصَّ بِرُجْدٍ

- ✓ x
 ۱. دَوَاؤُنَا فِينَا وَ نَحْنُ نَنْظُرُ إِلَيْهِ، وَ دَاوْنَا مِنَّا وَ نَحْنُ نَشْعُرُ بِهِ.x.....
 دواي ما در خودماست و ما به آن می‌نگریم و درد ما از خود ماست و ما آن را می‌دانیم (احساس می‌کنیم).
 ۲. أَلْفَخْرٌ لِلْعَقْلِ وَ الْحَيَاءِ وَ الْعَفَافِ وَ الْأَدَبِ.✓.....
 افتخار به خرد و شرم و پاکدامنی و ادب است.
 ۳. طَالِبُ الْعِلْمِ بَيْنَ الْجُهَالِ يَشْبَهُ الْمَيِّتِ.x.....
 جوینده دانش در میان نادانان شبیه مرده است.
 ۴. قِيمَةُ كُلِّ امْرِيٍّ بِأَعْمَالِهِ الْحَسَنَةِ.✓.....
 ارزش هر انسانی به کارهای نیکویش است.
 ۵. أَلْتَفَاخَرُ بِالنَّسَبِ مَحْمُودٌ.x.....
 فخر فروشی به دودمان، پسندیده است.

ه ا ع ل م و ا ه برگرد

مَعَانِي الْحُرُوفِ الْمَشْبَهَةِ بِالْفِعْلِ، وَ لَا النَّافِيَةِ لِلْجِنْسِ

۱. الْحُرُوفُ الْمَشْبَهَةُ بِالْفِعْلِ

با معانی دقیق حروف پرکاربرد « **إِنَّ** ، **أَنَّ** ، **كَأَنَّ** ، **لَكِنَّ** ، **لَيْتَ** ، **لَعَلَّ** » آشنا شوید.

📖 **إِنَّ**: جمله پس از خود را **تأکید می‌کند** و به معنای «قطعاً، همانا، به درستی که، بی‌گمان»

است؛ مثال:

﴿... إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ﴾ التَّوْبَةُ: ۱۲۰ بی‌گمان خدا پاداش نیکوکاران را تباه نمی‌کند.

📖 **أَنَّ**: به معنای «**که**» است و دو جمله را به هم پیوند می‌دهد؛ مثال:

﴿قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ الْبَقَرَةُ: ۲۵۹ گفت می‌دانم که خدا بر هر چیزی تواناست.

📖 **كَأَنَّ**: به معنای «**گویی**» و «**مانند**» است؛ مثال:

﴿كَأَنَّهُنَّ الْيَاقُوتَ وَالْمَرْجَانُ﴾ الرَّحْمَن: ۵۸ آنان مانند یاقوت و مرجانند.

كَأَنَّ إِرْضَاءَ جَمِيعِ النَّاسِ غَايَةً لَا تُدْرَكُ. گویی راضی ساختن همه مردم هدفی است که به دست نمی‌آید.

📖 **لَكِنَّ**: به معنای **ولی** و برای کامل کردن پیام و برطرف کردن ابهام جمله قبل از خودش است؛ مثال:

﴿إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ﴾ الْبَقَرَةُ: ۲۴۳

بی‌گمان خدا دارای بخشش بر مردم است ولی بیشتر مردم سپاس نمی‌گذارند.

📖 **لَيْتَ**: به معنای «**کاش**» و بیانگر آرزوست و به صورت «یا لیت» هم به کار می‌رود؛ مثال:

﴿وَ يَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا﴾ الْنَبَأ: ۴۰ و کافر می‌گوید ای کاش من خاک بودم!

📖 **لَعَلَّ**: یعنی «**شاید**» و «**امید است**»؛ مثال:

﴿إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ﴾ الزَّخْرَف: ۳

بی‌گمان ما آن را قرآن عربی قرار دادیم امید است شما خرددورزی کنید.

⊕ فعل مضارع در جمله دارای «**لَعَلَّ**» و «**لَيْتَ**» به صورت «**مضارع التزامی**» ترجمه می‌شود؛ مثال:

لَعَلَّ حَمِيداً يُسَافِرُ! شاید حمید سفر کند!

لَيْتَ صَدِيقِي يَنْجِحُ فِي الْمُسَابَقَةِ! کاش دوستم در مسابقه پیروز شود!

لَيْتَنِي أَشَاهِدُ جَمِيعَ مَدُنِ بِلَادِي! کاش همه شهرهای کشورم را ببینم!

فعل ماضی را در جمله دارای «**لَيْتَ**» با توجه به جایگاهش در متن می‌توان «ماضی استمراری» ترجمه کرد؛ مثال:

لَيْتَ نَاصِرًا ابْتَعَدَ عَنِ الْكَسَلِ! کاش ناصر از تنبلی دوری می‌کرد!

تذکر مهم: در ترجمه صحیح فعل بعد از لیت و لعل باید به سیاق عبارت توجه کرد. ترجمه هنر و علم است و باید ذوق و سلیقه مترجم همراه توانمندی های زبانی مانند شناخت ویژگی های زبان مبدأ و مقصد باشد.

۱- القرآن: خواندن

۲- عقل: خردورزی کرد

۳- هرچند ترجمه فعل ماضی پس از «لیت» به صورت ماضی بعید نیز صحیح است؛ اما به منظور تسهیل تکلیف دانش آموز در یادگیری ترجمه ماضی استمراری مطلوب است.

لیت ناصراً ابتعد عن الكسل! کاش ناصر از تنبلی دوری می کرد! کاش ناصر از تنبلی دوری کرده بود!

این حروف بر سر جمله اسمیه (مبتدا و خبر) می آیند و هنگامی که بر اسم ظاهر وارد می شوند، آن را به عنوان اسم خود منصوب می کنند؛ ولی اعراب خبر را تغییر نمی دهند.

مهدي فائز في مسابقة كرة المنصدة. **ليت مهدياً** فائز في مسابقة كرة المنصدة.
مبتدا، مرفوع، خبر، مرفوع اسم لیت، منصوب خبر لیت مرفوع

که اختبر نفسک (۱): ترجم هاتین الایتین الکریمتین.

۱- ﴿فَهَذَا يَوْمُ الْبَعثِ^۱ وَلَكِنَّكُمْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾^۲ الروم: ۵۶

و این، روز قیامت است و شما نمی دانسته اید. (آیتی) / اکنون روز رستاخیز است، اما شما نمی دانستید! (مکارم)

۲- ﴿إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًا كَانَتْهُمْ بُنْيَانٌ مَرُوضٌ﴾^۳ الصف: ۴

خداوند کسانی را دوست می دارد که در راه او در یک ردیف (مراد متحد و یکپارچه) بیکار می کنند گویی ساختمان استوارند.

۱- البعث: رستاخیز ۲- البنیان المرصوص: ساختمان استوار

که اختبر نفسک (۲): عین اسم الحروف المشبهة و خبرها، ثم اذكر اعرابها.

۱. لیت فصل الربیع طویل فی بلدنا! لأن الربیع قصیر هنا.

ای کاش فصل بهار در شهر ما طولانی بود! زیرا اینجا بهار کوتاه است.

(فصل): اسم الحروف المشبهة و منصوب علامته فتحه / (طویل): خبر الحروف المشبهة و مرفوع علامته ضمه

(الربیع): اسم الحروف المشبهة و منصوب علامته فتحه / (قصیر): خبر الحروف المشبهة و مرفوع علامته ضمه

۲. كَانَّ الْمُشْتَرِيَّ مُتَرَدِّدًا فِي شِرَاءِ الْبِضَاعَةِ؛ وَلَكِنَّ الْبَائِعَ عَازِمًا عَلَى بَيْعِهَا.
گویی مشتری در خرید کالا دو دل است؛ ولی فروشنده در فروش آن مصمم است.
(الْمُشْتَرِيَّ): اسْمَ الْحُرُوفِ الْمُشَبَّهَةِ وَ مَنْصُوبٌ عَلَامَتُهُ فَتْحُهُ / (مُتَرَدِّدٌ) : خَبَرَ الْحُرُوفِ الْمُشَبَّهَةِ وَ مَرْفُوعٌ
علامته ضمه

۳. اِبْحَثْ عَنْ مَعْنَى الْعَصَاةِ فِي الْمَعْجَمِ؛ لَعَلَّ الْكَلِمَةَ مَكْتُوبَةً فِيهِ!
در واژه نامه درباره معنی الْعَصَاةِ جستجو کن؛ شاید این کلمه در آن نوشته شده باشد!
(الْكَلِمَةَ): اسْمَ الْحُرُوفِ الْمُشَبَّهَةِ وَ مَنْصُوبٌ عَلَامَتُهُ فَتْحُهُ / (مَكْتُوبَةً) : خَبَرَ الْحُرُوفِ الْمُشَبَّهَةِ وَ مَرْفُوعٌ
علامته ضمه

۱- الْعَصَاةُ: آمیوه گیری

۲. لَا النَّافِيَةُ لِلْجِنْسِ

تاکنون با سه معنای حرف «لا» آشنا شده‌اید:

۱. لا به معنای «نه» در پاسخ به «هَلْ» و «أَمْ» مانند أَمْ أَنْتَ مِنْ بَجْنُورٍ؟ لا، أَنَا مِنْ يَرْجَنْدِ.

۲. لای نفی مضارع مانند لا يَذْهَبُ: نمی‌رود.

۳. لای نهی مانند لا تَذْهَبْ: نرو

و به معنای «نباید» بر سر مضارع اول و سوم شخص؛ مانند لا يَذْهَبْ: نباید برود.

در این درس با معنای دیگری برای لا آشنا می‌شوید.

معنای چهارم «هیچ ... نیست» می‌باشد و لای نفی جنس نامیده و بر سر اسم وارد می‌شود؛ مثال:

﴿لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا...﴾ الْبَقَرَةُ: ۳۲

جز آنچه به ما آموختی، هیچ دانشی نداریم. (برای ما نیست)

لَا كَنْزَ غَنَى مِنَ الْقِنَاعَةِ. أمير المؤمنين علي عليه السلام

هیچ گنجی بی‌نیازکننده‌تر از قناعت نیست.

پرسش:

۱- اسم بعد از این لا چه حرکتی دارد؟ - فتحه

۲- آیا اسم پس از لا دارای ال است؟ - خیر، بدون ال است.

۳- آیا می‌توانیم بگوییم اسم پس از لای نفی جنس «بدون ال و مفتوح» است؟

آری. اسم پس از لای نفی جنس معمولاً بدون ال و دارای فتحه است.

خبر لای نفی جنس در صورتی که اسم ظاهر (آشکار) باشد، به همان شکل مرفوع می ماند؛
مثال:

الْعَفْوُ عِنْدَ الْقُدْرَةِ حَسَنٌ. گذشت هنگام قدرت، نیکوست.

لا شَيْءَ أَحْسَنُ مِنَ الْعَفْوِ عِنْدَ الْقُدْرَةِ. هیچ چیزی نیکوتر از گذشت هنگام قدرت نیست.

خبر لا، مرفوع

اسم لا، نکره و مفتوح

خوب است بدانید که خبر لای نفی جنس اغلب به صورت «جَارٌ وَ مَجْرُورٌ» می آید؛ مثال:

لا رَجُلٌ فِي الْحَفْلَةِ. لا ماءَ فِي الْبَيْتِ. لا خَائِنَ فِي فَرِيقِنَا. لا شَكَّ فِيهِ.

۱- خوب است بدانید که گاهی خبر لای نفی جنس حذف می شود؛ مانند: لا إِلَهَ [مَوْجُودٌ] إِلَّا اللَّهُ. و لا شَكَّ. و لا بَأْسَ.

که اخبر نفسك (۳): ترجمه هذه الأحاديث حسب قواعد الدرس.

ثُمَّ عَيَّنَ اسْمَ لا النَّافِيَةِ لِلْجِنْسِ وَ خَبَرَهَا.

۱- لا خَيْرَ فِي قَوْلٍ إِلَّا مَعَ الْفِعْلِ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ
در گفتار هیچ خیری نیست مگر با کار (همراه) باشد.
اسم لا النَّافِيَةِ لِلْجِنْسِ (خَيْر) وَ خَبَرَهَا (فِي قَوْلٍ)

۲- لا جِهَادَ كَجِهَادِ النَّفْسِ. أمير المؤمنين علي عليه السلام
هیچ پیکاری مانند پیکار با نفس نیست.
اسم لا النَّافِيَةِ لِلْجِنْسِ (جِهَاد) وَ خَبَرَهَا (كَجِهَادِ)

۳- لا لِبَاسٍ أَجْمَلُ مِنَ الْعَافِيَةِ. أمير المؤمنين علي عليه السلام
هیچ لباسی زیباتر از سلامتی نیست.
اسم لا النَّافِيَةِ لِلْجِنْسِ (لِبَاس) وَ خَبَرَهَا (أَجْمَلُ)

۴- لا قَفْرَ كَالْجَهْلِ وَ لا مِيرَاثَ كَالْأَدَبِ. أمير المؤمنين علي عليه السلام
هیچ فقری مانند نادانی و هیچ میراثی مانند ادب نیست.
اسم لا النَّافِيَةِ لِلْجِنْسِ (قَفْر) وَ خَبَرَهَا (كَالْجَهْلِ)
اسم لا النَّافِيَةِ لِلْجِنْسِ (مِيرَاث) وَ خَبَرَهَا (كَالْأَدَبِ)

که اِخْتَبَرَ نَفْسَكَ (۴): اِمْلَأِ الْفَرَاغَ فِي مَا يَلِي '، ثُمَّ عَيِّنْ نَوْعَ «لا» فِيهِ.

۱- ﴿ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ ... ﴾ الزمر: ۹

آیا کسانی که می دانند و کسانی که برابر هستند؟

نمی دانند / حرف نفی

۲- ﴿ وَ لَا يَحْزَنُكَ قَوْلُهُمْ إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا ... ﴾ یونس: ۶۵

گفتارشان تو را؛ زیرا ارجمندی همه خداست.

اندوهگین نسازد - از آن / حرف نهی

۳- ﴿ ذَٰلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ ﴾ البقرة: ۲

آن کتاب هدایتی برای پرهیزگاران است.

که هیچ شکّی در آن نیست. / حرف نفی جنس

۴- ﴿ لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ ... ﴾ البقرة: ۲۵۱

..... در دین

هیچ اجباری، در دین نیست. / حرف نفی جنس

۱- ما یلی: آنچه می آید

۲- الّربّ: شک

التمارين برگرد

● التمرین الأول: ضَعْ فِي الْفَرَاغِ كَلِمَةً مُنَاسِبَةً لِلتَّوْضِيحَاتِ التَّالِيَةِ مِنْ مَعْجَمِ الدَّرْسِ.

۱- أَلْ عُنْصَرٌ فَلْزِيٌّ كَالْحَدِيدِ مُوَصَّلٌ لِلْحَرَارَةِ وَالْكَهْرَبَاءِ.
(نُحَاسٌ) / مس، عنصری فلزی مانند آهن برای حرارت و برق رسانا است.

۲- أَلْ خَيْطٌ أَبْيَضٌ فِي الْجِسْمِ يَجْرِي فِيهِ الْجَسَّ.
(عَصَبٌ) / عصب، رشته سفیدی در بدن که در آن حس جریان دارد.

۳- أَلْ قِسْمٌ مِنَ الْجِسْمِ بَيْنَ الْجِلْدِ وَالْعَظْمِ.
(لَحْمٌ) / گوشت، قسمتی از بدن که میان پوست و استخوان است.

۴- أَلْ تُرَابٌ مُخْتَلَطٌ بِالْمَاءِ.
(طِينٌ) / گل، خاک مخلوط با آب است.

مُوصَّلٌ: رسانا

الّخَيْطُ: نخ

● التمرین الثاني: استخرج مما يلي المطلوب منك. برگرد

دَوَاؤُكَ فَيْكَ وَ مَا تُبْصِرُ دَوَاؤُكَ مِنْكَ وَ لَا تَشْعُرُ
١- الْمُبْتَدَأُ وَ إِعْرَابُهُ:
دَوَاءٌ: مبتدا و مرفوع علامته ضمّه / دَاءٌ: مبتدا و مرفوع علامته ضمّه

أَتَزَعُمُ أَنَّكَ جِرْمٌ صَغِيرٌ وَ فَيْكَ أَنْطَوَى الْعَالَمُ الْأَكْبَرُ
٢- اسْمُ التَّفْضِيلِ وَ مَحَلُّهُ الْإِعْرَابِي:
الْأَكْبَرُ: اسْمُ التَّفْضِيلِ / صَفَت

النَّاسُ مِنْ جِهَةِ الْأَبَاءِ أَكْفَاءُ أَبُوهُمْ آدَمُ وَ الْأُمُّ حَوَاءُ
٣- الْخَبَرُ وَ إِعْرَابُهُ:
أَكْفَاءُ: خبر و مرفوع علامته ضمّه

وَ قَدَّرَ كُلُّ أَمْرٍ مَا كَانَ يُحْسِنُهُ وَ لِلرِّجَالِ عَلَى الْأَفْعَالِ أَسْمَاءُ
٤- الْجَمْعُ الْمَكْسَرُ:
الرِّجَالِ، الْأَفْعَالِ، أَسْمَاءُ: جمع مكسر رجل، فعل، اسم

فَقَفُزْ بِعِلْمٍ وَ لَا تَطْلُبْ بِهِ بَدَلًا فَالْنَّاسُ مَوْتَى وَ أَهْلُ الْعِلْمِ أَحْيَاءُ
٥- فَعْلٌ النَّهْيِ:
لَا تَطْلُبْ

إِنَّمَا النَّاسُ لَأُمَّ وَ لِأَبٍ أَيُّهَا الْفَاخِرُ جَهْلًا بِالنَّسَبِ
٦- اسْمُ الْفَاعِلِ:
الْفَاخِرُ

هَلْ تَرَاهُمْ خُلِقُوا مِنْ فِضَّةٍ أَمْ حَدِيدٍ أَمْ نُحَاسٍ أَمْ دَهَبٍ
٧- أَلْفَعْلُ الْمَجْهُولِ:
خُلِقُوا

بَلْ تَرَاهُمْ خُلِقُوا مِنْ طِينَةٍ هَلْ سَوَى لَحْمٍ وَ عَظْمٍ وَ عَصَبٍ
٨- أَلْفَعْلُ الْمُضَارِعِ:
تَرَى

إِنَّمَا الْفَخْرُ لِعَقْلِ ثَابِتٍ وَ حَيَاءٍ وَ عِفَافٍ وَ أَدَبٍ
٩- الْجَارُ الْمَجْرُورِ:
لِعَقْلِ

● التمرین الثالث: إملأ الفراغ في ما يلي ، ثم عين نوع «لا» فيه. برگرد

١- ﴿وَ لَا تَسْبُوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسْبُوا اللَّهَ...﴾ الأنعام: ١٠٨

و کسانی را که به غیر خدا فرا می خوانند زیرا که به خدا دشنام دهند.
دشنام ندهید / حرف نهی

۲- ﴿ يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ لَا يَحْزَنكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ... ﴾ المائدة: ۴۱

ای پیامبر، کسانی که در کفر شتاب می ورزند تو را
اندوهگین نسازند / حرف نهی

۳- ﴿ رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ... ﴾ البقرة: ۲۸۱

پروردگارا، آنچه توانش را هیچ نداریم بر ما
تحمیل نکن / حرف نهی

۵- لَا يَرْحَمُ اللَّهُ مَنْ لَا يَرْحَمُ النَّاسَ. رَسُولُ اللَّهِ ﷺ

خدا رحم نمی کند به کسی که به مردم
رحم نمی کند / حرف نفی

۱- سَارَعَ: شتافت ۲- حَمَلَ: تحمیل کرد

● التمرين الرابع: تَرْجِمِ الْأَحَادِيثَ النَّبَوِيَّةَ، ثُمَّ عَيِّنِ الْمَطْلُوبَ مِنْكَ. بَرِّكِدْ

۱- كُلُّ طَعَامٍ لَا يُذْكَرُ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ، فَإِنَّمَا هُوَ دَاءٌ^۱ وَلَا بَرَكَةَ فِيهِ. (نَائِبَ الْفَاعِلِ وَ نَوْعَ لَا)
هر خوراکی که نام خدا بر آن برده نمی شود، پس آن فقط بیماری است و هیچ برکتی در آن نیست.
نائب الفاعل: اسْمُ
نَوْعَ «لَا» در (لَا يُذْكَرُ): حرف نفی / و نَوْعَ «لَا» در (لَا بَرَكَةَ): لای نفی جنس

۲- لَا تَجْتَمِعُ خَصَلَتَانِ فِي مُؤْمِنٍ: الْبُخْلُ وَ الْكُذْبُ. (الْجَارَّ وَ الْمَجْرُورَ، الْفَاعِلَ وَ إِعْرَابَهُ وَ نَوْعَ الْفِعْلِ)
دو خوی و خصلت در مؤمن جمع نمی شود (فراهم نمی شود): خساست و دروغ
الْجَارَّ وَ الْمَجْرُورَ: (فِي مُؤْمِنٍ)،
(خَصَلَتَانِ): الْفَاعِلَ وَ مَرْفُوعَ / وَ نَوْعَ الْفِعْلِ: (فَعْلَ مَضَارِعَ مَنْفِي)

۳- لَا تَغْضَبْ، فَإِنَّ الْغَضَبَ مَفْسَدَةٌ^۲. (نَوْعَ الْفِعْلِ، وَ اسْمَ الْحَرْفِ الْمَشَبِّهِ بِالْفِعْلِ وَ خَبْرَهُ وَ إِعْرَابَهُمَا)
خشمگین مشو زیرا (که) خشم مایه تباهی است.
نَوْعَ الْفِعْلِ: (لَا تَغْضَبْ) فعل نهی

(الْغَضَبُ): اسْمَ الْحَرْفِ الْمَشَبِّهِ بِالْفِعْلِ وَ مَنْصُوبَ / (مَفْسَدَةٌ): خَبْرَ الْحَرْفِ الْمَشَبِّهِ بِالْفِعْلِ وَ مَرْفُوعَ

۴- لَا فَقْرَ أَشَدُّ مِنْ الْجَهْلِ وَ لَا عِبَادَةَ مِثْلَ التَّفَكُّرِ. (الْمُضَافَ إِلَيْهِ وَ نَوْعَ لَا)
هیچ ناداری و فقری سخت تر از نادانی و هیچ عبادتی مانند اندیشیدن نیست.

الْمُضَافَ إِلَيْهِ: (التَّفَكُّرِ)

نَوْعَ لَا: حرف نفی جنس

۱- الداء: بیماری = المَرَضُ ۲- المفسدة: مایه تباهی

● التمرین الخامس: للترجمة. برگرد

اجلس: نشست	جلسنا: نشستیم	لا تجلسوا: نشینید	اجلسن: بنشینید
۲. اجلس: نشانید	اجلسوا: بنشینید	الجالس: نشسته	الجالس: محل نشستن
۳. فهم: فهمید	فهمت: فهمیدم	لم يجلسوا: نشانیدند	لا تجلسي: نشان
۴. فهم: فهمانید	فهمت: فهمانیدم	قد فهمت: فهمیده‌ای	لم أفهم: نفهمیدم
۵. قطع: برید	قطع: بریده شد	كانوا قطعوا: بریده شده بود	سوف يفهم: خواهد فهمید
۶. انقطع: بریده شد	ما انقطع: بریده نشد	لن ينقطع: باید بریده شود	لن يفهم: فهمانیده نخواهد شد
۷. عفر: آمرزید	لن ينقطع: بریده نشد	لن ينقطع: باید بریده شود	سوف أفهم: خواهم فهماندم
۸. استغفر: آمرزش خواست	استغفرت: آمرزش خواستم	قد استغفرتم: آمرزش خواسته‌اید	كانا يقطعان: می‌بریدند
	استغفر: آمرزش می‌خواهم	استغفر: آمرزش بخواه	المنقطع: بریده شده، ثابت
			سينقطع: بریده خواهد شد
			الانقطاع: بریده شدن
			قد عفر: آمرزیده است
			المنغفور: آمرزیده شده
			لا يستغفرون: آمرزش نمی‌خواهند

● التمرین السادس: عين اسم الفاعل، و اسم المفعول، و اسم المبالغة، و اسم المكان، و اسم التفضيل في هذه العبارات؛ ثم عين ترجمة الكلمات الحمراء. برگرد

۱- ﴿سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى ...﴾ ^{الأنعام: ۱}
 پاک است آن [خدایی] که بنده‌اش را شبانه از مسجد الحرام تا سوی مسجد الاقصی حرکت داد.
 - الْمَسْجِدِ : اسْمُ الْمَكَانِ

۲- ﴿... وَ جَادِلْهُمْ بَالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ ۚ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ مِمَّنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ ۗ﴾ ^{التخل: ۱۲۵}
 و با آنان به [شیوه‌ای] که نیکوتر است بحث کن. قطعاً پروردگارت به [حال] کسی که از راهش گم شده، داناتر است.
 - أَحْسَنُ، أَعْلَمُ: اسْمُ التَّفْضِيلِ

۳- ﴿... يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يَكْتُمُونَ﴾ ^{آل عمران: ۱۶۷}
 با دهانهایشان (زبان‌هایشان) چیزی را می‌گویند که در دل‌هایشان نیست و خدا به آنچه پنهان می‌کنند، داناتر است.
 أَعْلَمُ: اسْمُ التَّفْضِيلِ

۴- ﴿وَمَا أَبْرَأُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي ...﴾ یوسف: ۵۳
و نفسم را بی گناه نمی شمارم؛ زیرا نفس، بسیار دستور دهنده به بدی است؛ مگر اینکه پروردگارم رحم کند.
أَمَّارَةٌ: اسم المبالغة

۵- ﴿قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ ﴿١﴾ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ ﴿٢﴾﴾ المؤمنون: ۲۱
به راستی که مؤمنان رستگار شده‌اند؛ همانان که در نمازشان فروتن‌اند.
الْمُؤْمِنُونَ، خَاشِعُونَ: اسم الفاعل

۶- ﴿... قَالُوا لَا عِلْمَ لَنَا إِنَّكَ أَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ﴾ المائدة: ۱۰۹
گفتند: هیچ دانشی نداریم؛ قطعاً تو بسیار دانای نهان‌ها هستی.
عَلَّامٌ: اسم المبالغة

همه مرسلین را به روز شمار از آنها بپرسد شما را چسان بگویند ایمان بیاورده اند ؟ به پاسخ بگویند پیغمبران که تنها توئی آگه از علم غیب	به یکجا کند جمع پروردگار اجابت نمودند این مردمان و یا اینکه بر کفر رو کرده اند ؟ که هرگز نباشیم آگه از آن در این امر هم نیست شکی و ریب
--	--

۷- ﴿... وَ أَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾ البقرة: ۱۹۵
و نیکی کنید؛ زیرا خدا نیکوکاران را دوست می دارد.
الْمُحْسِنِينَ: اسم الفاعل

امیدمجد:

بلی در ره ایزد ذوالجلال نماید انفاق و بخشید مال
نه آنقدر کآید شما را ضرر بیفتید در مهلکه در خطر
نمایید نیکی به هر حال و کار خداوند با محسنان است یار

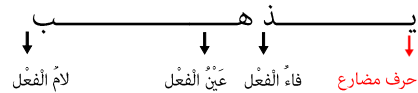
۸- ﴿وَ جَعَلْنَا السَّمَاءَ سَفْهًا مَّحْفُوظًا وَ هُمْ عَنْ آيَاتِهَا مُعْرَضُونَ﴾
و آسمان را سقفی نگه داشته شده قرار دادیم.
مَحْفُوظًا: اسم المفعول / مُعْرَضُونَ: اسم الفاعل
امیدمجد:

خدا آسمان را چو می آفرید ولی کافران کاینچنین جاهلند از آیات ایزد بتابند روی	چو یک سقف محفوظ کردش پدید از آیات یزدان خود غافلند نیارند ایمان بر این گفتگوی
---	---

بیشتر بدانیم برگرد

* خوب است بدانیم که در فرهنگ‌های لغت عربی: *

حرف اول اصلی فعل فاء الفعل، حرف دوم اصلی عین الفعل و حرف سوم اصلی لام الفعل نام دارد؛ مثال: يَذْهَبُ = يَفْعَلُ



هرگاه مقابل فعل، علامت - بود، یعنی دومین حرف اصلی مضارع آن فته دارد، یا الف است؛ مثال: ذَهَبَ - : یعنی مضارع آن يَذْهَبُ است.

نام - : یعنی مضارع آن يَنَامُ است.

هرگاه مقابل فعل، علامت - بود، یعنی دومین حرف اصلی مضارع آن ضمه دارد، یا واو است؛ مثال: كَتَبَ - : یعنی مضارع آن يَكْتُبُ است.

قال - : یعنی مضارع آن يَقُولُ است.

هرگاه مقابل فعل، علامت - بود، یعنی دومین حرف اصلی مضارع آن کسره دارد، یا ی است؛ مثال: جَلَسَ - : یعنی مضارع آن يَجْلِسُ است.

سار - : یعنی مضارع آن يَسِيرُ است.

۱- در امتحانات و کنکور از این صفحه سؤال طرح نمی شود.

* خوب است با این پنج نکته املائی نیز آشنا شوید. *

۱. دَوَاءٌ + كَ = دَوَاؤُكَ خَطَاٌ + كَ = خَطَاؤُكَ جَاءَ + وا = جَاؤُوا

۲. در مضارع فعل «رَأَى» حرف همزه می افتد، مثال:

يَرَى ، تَرَى و نوشتار آن وقتی که مضارع آن به ضمیر وصل می شود، تغییر می کند.

تَرَى + هُمْ = تَرَاهُمْ يَرَى + كَ = يَرَاكَ

۳. معمولاً حرف کاف آخر در نوشتار عربی بدون سرکش و در فارسی با سرکش است؛ مثال: در عربی اشتراك، در فارسی اشتراك.

۴. حرف یاء آخر نیز در عربی معمولاً دو نقطه دارد؛ ولی در فارسی بدون نقطه است؛ مثال: در عربی مَهْدِيٌّ و در فارسی مهدی.

ضمناً در قرآن مجید حرف «ي» بدون دو نقطه زیر آن می آید.

۵. کلماتی مانند اِلَى، يَنْهَى و اُغْلَى به صورت اِلَى، يَنْهَى و اُغْلَى نیز نوشته می شوند.

۶. گاهی پیش از سه حرف کشیده «و»، «ا»، «ی» به ترتیب ضمه، فته و کسره نهاده می شود؛ مثال: نُور: روشنایی ، حَارٌّ: گرم و رِيح: باد

الدَّرْسُ الثَّانِي بِرُكُود

«وَاللّٰهُ، لَوْ أُعْطِيَ الْأَقَالِمَ السَّبْعَةَ مَا تَخَتَّ أَفْلَاكُهَا عَلَيَّ أَنْ أُغْصَى

اللّٰهُ فِي مَلَّةٍ أَسْلُبُهَا جُلْبَ سَعِيرَةٍ، مَا فَعَلْتُ.» أمير المؤمنين عليه السلام

به خدا، اگر سرزمین های هفتگانه با هرچه زیر آسمان هایشان هست به من داده می شد تا در مورد مورچه ای از خدا نافرمانی کنم و پوست جویی را از آن به زور بگیرم، انجام نمی دادم.

كِهْ أَلْوَجْهُ النَّافِعُ، وَ أَلْوَجْهُ الْمُضِرُّ

وجه مفید، و وجه زیان آور

﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا﴾ الكهف: ۲۰

کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند [بدانند که] ما پاداش کسی را که نیکوکاری کرده است تباه نمی کنیم. (فولادوند)

في عام ألف و مئمتة و ثلاثة و ثلاثين و لد في مملكة «السويد» صبي سمي «ألفرد نوبل». كان والده قد أقام مصنعاً لصناعة مادة «النيتروغليسرين» السائل السريع الانفجار، و لو بالحرارة القليلة. در سال ۱۸۳۳ کودکی در کشور سوئد متولد شد که آلفرد نوبل نام داشت. پدرش کارخانه ای را برای تولید ماده نیتروگلیسرین مایعی که سریع منفجر می شد حتی با حرارت کم، تأسیس کرده بود (ایجاد کرده بود).

اهتم ألفرد منذ صغره بهذه المادة، و عمل على تطويرها مجداً، ليمنع انفجارها.

آلفرد از زمان کودکی اش به این ماده (توجه کرد) اهتمام ورزید، و با تلاش روی بهینه سازی آن کار کرد، برای اینکه از منفجر شدن آن جلوگیری کند. (مانع منفجر شدنش بشود)

بنى مختبراً صغيراً ليجري فيه تجاربه، ولكن مع الأسف انفجر المختبر و انهدم على رأس أخيه الأصغر و قتله. هذه الحادثة لم تضعف عزمه، فقد واصل عمله دؤوباً، حتى استطاع أن يخترع مادة «الديناميت» التي لا تنفجر إلا بإرادة الإنسان. آزمایشگاه کوچکی ساخت برای اینکه تجربه هایش را در آن اجرا کند، ولی متأسفانه آن آزمایشگاه منفجر شد و بر سر برادر کوچکش ویران شد و او را کشت. این اتفاق اراده اش را ضعیف نکرد، کارش را با پشتکار ادامه داد، تا اینکه توانست ماده دینامیتی که تنها به اراده انسان منفجر می شود، اختراع کند.

بعد أن اخترع الديناميت، أُقيل على شرايه رؤساء شركات البناء و المناجم و القوآت المسلحة و هم مشتاقون لاستخدامه، فانتشر الديناميت في جميع أنحاء العالم.

بعد از اینکه دینامیت را اختراع کرد، رئیسان شرکت های ساختمانی و معادن و قوای مسلح در حالی که مشتاق به کارگیری آن بودند، به خرید آن روی آوردند؛ پس دینامیت در همه نقاط (سراسر، سمت و سوهای) جهان پخش شد.

قام ألفرد بإنشاء عشرات المصانع و المعامل في عشرين دولة، و كسب من ذلك ثروة كبيرة جداً حتى أصبح من أغنى أغنياء العالم. آلفرد اقدام به ساخت ده ها کارخانه و کارگاه در ۲۰ کشور کرد، و از آن ثروت بسیار زیادی بدست آورد تا اینکه از ثروتمندترین ثروتمندان جهان شد.

١ أَلْوَجْهُ: رخ، چهره، شخصیت، صورت، نما، سطح، ظاهر، ناحیه، نقطه نظر، دیدگاه، علت، سبب، آغاز، روی سکه، ظاهر، شکل، وجه، دلیل.

فَقَدْ اسْتَفَادَ الْإِنْسَانُ مِنْ هَذِهِ الْمَادَّةِ، وَ سَهَّلَتْ أَعْمَالَهُ الصَّعْبَةَ فِي حَفْرِ الْأَنْفَاقِ وَ شَقِّ الْقَنَوَاتِ وَ إِنْشَاءِ الطَّرِيقِ وَ حَفْرِ الْمَنَاجِمِ وَ تَحْوِيلِ الْجِبَالِ وَ التَّلَالِ إِلَى سُهُولٍ صَالِحَةٍ لِلزَّرَاعَةِ.

انسان از این ماده استفاده کرده است، و کارهای سختش را در کندن تونلها و شکافتن کانالها و ساخت راهها و کندن معادن و دگرگونی (تبدیل) کوهها و تپهها به دشت‌های قابل کشت را آسان کرد.

وَ مِنَ الْأَعْمَالِ الْعَظِيمَةِ الَّتِي تَمَّتْ بِوِاسِطَةِ هَذِهِ الْمَادَّةِ تَفْجِيرَ الْأَرْضِ فِي قَنَاةٍ «بَنَمَا» بِمِقْدَارِ مِنَ الدِّينَامِيْتِ بَلَّغَ أَرْبَعِينَ طَنًّا. وَ مِنْفَجَرِ كَرْدنِ زَمِينِ دَرِ كَانَالِ «بَانَامَا» بِاِمْقَادَارِيٍّ اِزْ اَيْنِ دِينَامِيْتِ كِهْ بِهْ چِهْلِ تَنِ رَسِيدِ، اِزْ جَمْلَهْ كَارِهَائِي بَزْرُگِي اِسْتِ كِهْ بِوِاسِطَةِ اَيْنِ مَادَهْ اِنْجَامِ شُد.

وَ بَعْدَ اَنْ اِخْتَرَعَ نُوْبِلِ الدِّينَامِيْتِ، اِزْدَادَتِ الْحُرُوبُ وَ كَثُرَتِ اِدْوَاتُ الْقَتْلِ وَ التَّخْرِيْبِ بِهَذِهِ الْمَادَّةِ، وَ اِنْ كَانَ عَرَضُهُ مِنْ اِخْتِرَاعِهِ مُسَاعَدَةً الْإِنْسَانِ فِي مَجَالِ الْإِعْمَارِ وَ الْبِنَاءِ.

و بعد از اینکه نوبل دینامیت را اختراع کرد، جنگها افزایش یافت و ابزار جنگی و خرابکاری بوسیله این ماده زیاد شد، اگرچه هدف او از اختراع آن (دینامیت) کمک کردن به انسان در زمینه آباد کردن و ساخت (ساخت و ساز) بوده است.

نَشَرَتْ إِحْدَى الصُّحُفِ الْفَرَنْسِيَّةِ عِنْدَ مَوْتِ أَخِيهِ الْأَخْرَجِ عُنْوَانًا خَطًّا:

«مَاتَ أَلْفِرْدُ نُوْبِلِ تَاجِرِ الْمَوْتِ الَّذِي أَصْبَحَ غَنِيًّا مِنْ خِلَالِ إِيجَادِ طَرِيقِ لِقَتْلِ الْمَزِيدِ مِنَ النَّاسِ».

یکی از روزنامه‌های فرانسوی هنگام مرگ برادر دیگرش، عنوانی (تیتری) اشتباه پخش کرد (منتشر کرد):

«آلفرد نوبل تاجر مرگی که از طریق ایجاد راه‌هایی برای کشتار بیشتر مردم ثروتمند شده بود، مُرد.»

شَعَرَ نُوْبِلِ بِالذَّنْبِ وَ بِخَيْبَةِ الْأَمَلِ مِنْ هَذَا الْعُنْوَانِ، وَ بَقِيَ حَزِينًا وَ خَافَ أَنْ يَذْكُرَهُ النَّاسُ بِالسَّوِّءِ بَعْدَ مَوْتِهِ. لِذَلِكَ فَقَدْ بَنَى مُؤَسَّسَةً لِمَنْحِ الْجَوَائِزِ الشَّهِيرَةِ بِاسْمِ «جَائِزَةِ نُوْبِلِ». وَ مَنَحَ ثَرَوَتَهُ لِشِرَاءِ الْجَوَائِزِ الذَّهَبِيَّةِ لِكَي يَصَحَّحَ خَطَأَهُ.

نوبل از این عنوان (تیتر) احساس گناه و ناامیدی کرد، و ناراحت باقی ماند (ناراحت شد) و ترسید که مردم بعد از مرگش از او به بدی یاد کنند. برای همین مؤسسه‌ای برای دادن جوایز مشهور بنام «جایزه نوبل» ساخت. و ثروتش را برای خرید جوایز طلائی داد تا خطایش را تصحیح کند.

تُمْنِحَ هَذِهِ الْجَائِزَةُ فِي كُلِّ سَنَةٍ إِلَى مَنْ يَفِيدُ الْبَشَرِيَّةَ فِي مَجَالَاتِ حَدَدَهَا، وَ هِيَ مَجَالَاتُ السَّلَامِ وَ الْكِيمِيَاءِ وَ الْفِيزِيَاءِ

وَ الطَّبِّ وَ الْأَدَبِ وَ اَيْنِ جَائِزَهْ هَرْ سَالِ بَهْ كَسِي دَادَهْ مِي شُودِ كِهْ بَهْ بَشَرِيَّتِ دَرِ زَمِينَهَائِي كِهْ مَشْخَصْ كَرْدَهْ، سُوْدِ بَرَسَانَدِ. وَ اَنْ عِبَارَتِ اِسْتِ اِزْ: زَمِينَهَائِي صِلْحِ، شِيْمِي، فِيزِيْكَ، پَزْشْكَ، اَدْبِيَاتِ وَ

وَلَكِنْ هَلْ تُعْطَى الْجَوَائِزُ الْيَوْمَ لِمَنْ هُوَ أَهْلٌ لِذَلِكَ؟!

ولی آیا امروزه جایزه‌ها به کسی که شایسته آنست داده می‌شود؟!

لِكُلِّ اِخْتِرَاعِ عِلْمِيٍّ وَ اِبْتِكَارِ فِي التَّقْنِيَّةِ وَ جِهَانِ:

وَجْهٍ نَافِعٍ، وَ وَجْهٍ مُضِرِّ.

وَ عَلَى الْإِنْسَانِ الْعَاقِلِ أَنْ يَسْتَفِيدَ مِنَ الْوَجْهِ النَّافِعِ.

هر اختراع علمی و نوع‌آوری‌ای در فناوری و جهان: وجهی سودمند و وجهی زیان‌آور دارد.

و انسان خردمند باید از وجه سودمند استفاده کند.

به به
تاریخ اول

المعجم برگرد

<p>أَصْبِي: کودک، پسر «جَمِيعُ الصَّبِيَانِ» صَحِح: تصحیح کرد (مضارع: يَصَحِّحُ) الطَّنُّ: تَنُّ «جمع: الأطنان» الْفَرَنْسِيَّةُ: زبان فرانسوی الْفِيزِيَاءُ: فیزیک قَنَاةُ بِنَمَا: کانال پاناما الْقَنَوَاتُ: کانالها «مفرد: القناة» كَسَبَ: به دست آورد الْمَجَالُ: زمینه «جمع: المَجَالَاتُ» الْمَنَاجِمُ: معادن «مفرد: المَنَجَمُ» نَشَرَ: پخش کرد</p>	<p>التَّفْنِيَّةُ: فناوری (تکنیک) التَّلَالُ: تپه‌ها «مفرد: التل» تَمَّ: انجام شد، کامل شد (مضارع: يَتِمُّ) جَلَبَ شَعِيرَةً: پوست جویی حَدَّدَ: مشخص کرد خَيْبَةُ الْأَمَلِ: ناامیدی ≠ الرجاء الذُّؤُوبُ: با پشتکار السُّويْدُ: سوئد سَهَّلَ: آسان کرد ≠ صَعَبَ السَّهولُ: دشت‌ها «مفرد: السَّهْلُ» الشَّعِيرُ: جو الشَّقُّ: شکافتن (شَقَّ، يَشُقُّ) الصَّالِحَةُ لِلزَّرَاعَةِ: قابل کشت</p>	<p>أَجْرِي: اجرا کرد (مضارع: يَجْرِي) أَضْعَفُ: ضعیف کرد (مضارع: يَضْعِفُ) الْإِعْمَارُ: آباد کردن (أَعْمَرَ، يَعْمرُ) أَقَادَ: سود رساند (مضارع: يَفِيدُ) أَقْبَلَ عَلَيَّ: به ... روی آورد الْأَنْحَاءُ: سمت‌ها، سوها «مفرد: النحو» الْإِتْفَاقُ: تونل‌ها «مفرد: اتفق» انْهَدَمَ: ویران شد اهْتَمَّ^۲: اهتمام ورزید (مضارع: يَهْتَمُّ) الْأَهْلُ: شایسته الْتَّحْوِيلُ: دگرگونی الْتَّطْوِيرُ: بهینه‌سازی</p>
---	--	---

حول النص برگرد

کھ. أ. ضَعَّ فِي الْفَرَاغِ كَلِمَةً مُنَاسِبَةً حَسَبَ نَصِّ الدَّرْسِ.

- بَعْدَ اخْتِرَاعِ الدِّينَامِيْتِ، اِزْدَادَتْ **الْحُرُوبُ** وَ كَثُرَتْ وَسَائِلُ الْقَتْلِ وَ التَّخْرِيْبِ بِهَذِهِ الْمَادَّةِ.
و بعد از اینکه نوبل دینامیت را اختراع کرد، جنگ‌ها افزایش یافت و ابزار جنگی و خرابکاری بوسیله این ماده زیاد شد.
- أَقْبَلَ عَلَيَّ شِرَاءَ الدِّينَامِيْتِ رُؤَسَاءَ شَرِكَاتِ الْبِنَاءِ وَ **الْمَنَاجِمِ** وَ الْقُوَّاتُ الْمَسْلِحَةُ.
رئیسان شرکت‌های ساختمانی و معادن و قوای مسلح به خرید آن روی آوردند.
- كَانَ **وَالدُّ** نُوْبِلٌ قَدْ أَقَامَ مَصْنَعًا لِصِنَاعَةِ مَادَّةِ «النِّيْتروغليسيرين».
پیدر نوبل کارخانه تولید نیتروگلیسرین را تاسیس کرده بود.
- بَنَى نُوْبِلٌ مَخْتَبَرًا وَلَكِنَّهُ انْفَجَرَ وَ انْهَدَمَ، وَ تَسَبَّبَ بِمَقْتَلِ **أَخِيهِ الْأَصْغَرَ**
نوبل آزمایشگاهی ساخت ولی آن منفجر و ویران شد و باعث کشته شدن برادر کوچکش شد.
- تُمْنِحَ جَائِزَةُ نُوْبِلِ فِي كُلِّ **سَنَةٍ** إِلَى مَنْ يَفِيدُ الْبَشَرِيَّةَ فِي مَجَالَاتِ مُحَدَّدَةٍ.
جایزه نوبل هر سال به کسی داده می‌شود که به بشریت در زمینه‌های مشخص شده، سود برساند.
- قَامَ الْفِرْدُ بِإِنْشَاءِ عَشْرَاتِ الْمَصَانِعِ وَ الْمَعَامِلِ فِي **عَشْرِينَ** دَوْلَةً.
الفرد به ساخت ده‌ها کارخانه و کارگاه در ۲۰ کشور اقدام کرد.

^۲ اهْتَمَّ ب: اهمیت داد به، اهمیت قائل شد برای، را مهم دانست، را با اهمیت دانست، نگران شد از، ناراحت شد از، جدی گرفت، اهتمام ورزید به.

ب. عَيْنِ الصَّحِيحِ وَالْخَطَأِ حَسَبَ نَصِّ الدَّرْسِ.

- ۱- لَمْ يَكُنْ لِاخْتِرَاعِ الدِّيْنَامِيْتِ تَأْثِيْرٌ فِي تَسْهِيْلِ الْأَعْمَالِ الصَّعْبَةِ كَحَفْرِ الْأَنْفَاقِ وَ شَقِّ الْقَنْوَاتِ. *
اختراع دینامیت تاثیری در آسان شدن کارهای سخت مانند کندن تونلها و شکافتن کانالها نداشت.
- ۲- خَافَ نُوْبِلٌ أَنْ يَذْكُرَهُ النَّاسُ بِالسُّوْءِ بَعْدَ مَوْتِهِ؛ لِذَلِكَ فَقَدَ بَنَى مُؤَسَّسَةً «جَائِزَةَ نُوْبِلِ». ✓
نوبل ترسید که مردم بعد از مرگش از او به بدی یاد کنند. برای همین مؤسسه «جایزه نوبل» را ساخت.
- ۳- الَّذِينَ حَصَلُوا عَلَى جَوَائِزِ نُوْبِلٍ خِلَالَ السَّنَوَاتِ الْمَاضِيَةِ كَانُوا كُلُّهُمْ أَهْلًا لِذَلِكَ. *
کسانی که جوایز نوبل را در طی سالهای گذشته بدست آوردند، همگی شایسته آن بودند.
- ۴- لِكُلِّ اخْتِرَاعٍ عِلْمِيٍّ وَ ابْتِكَارٍ فِي التَّقْنِيَةِ وَجْهٌ نَافِعٌ، وَ وَجْهٌ مُضِرٌّ. ✓
هر اختراع علمی و نوع آوری در فناوری چهره‌ای سودمند و چهره‌ای زیان‌آور دارد.
- ۵- إِنَّ الْمُخْتَرَعَاتِ الْحَدِيثَةَ سَاعَدَتِ الْبَشَرَ لِتَسْهِيْلِ أُمُورِ الْحَيَاةِ. ✓
قطعاً اختراعات جدید به بشر در آسان شدن امور زندگی کمک کرده است.
- ۶- كَانَ عَرَضُ نُوْبِلِ مِنْ اخْتِرَاعِ الدِّيْنَامِيْتِ إِشَاعَةً الْخُرُوبِ. *
هدف نوبل از اختراع دینامیت گسترش جنگ‌ها بود.

هـ اَعْلَمُوا هـ بِرُكْبَد

أَلْحَالُ (قيد حالت)

آیا ترجمه این سه جمله یکسان است؟

- الف. رَأَيْتُ وَكَدًّا مَسْرُورًا. ب. رَأَيْتُ الْوَلَدَ الْمَسْرُورَ. ج. رَأَيْتُ الْوَلَدَ مَسْرُورًا.
پسر خوشحالی را دیدم. پسر خوشحال را دیدم. پسر را خوشحال دیدم.

مَسْرُورًا در جمله الف، و الْمَسْرُورَ در جمله ب چه نقشی دارند؟

آیا مَسْرُورًا در جمله ج نیز همان نقش را دارد؟

در جمله اول کلمه «مَسْرُورًا» صفت «وَلَدٌ»، و در جمله دوم «الْمَسْرُورَ» صفت «الْوَلَدِ»، و در جمله سوم «مَسْرُورًا» حالت «الْوَلَدِ» است.

ذَهَبَتِ الْبِنْتُ الْفَرِحَةَ.

ذَهَبَتِ الْبِنْتُ الْفَرِحَةَ.

قيد حالت (ألحال)

صفت

موصوف

برخی کلمات در جمله، حالت یک اسم را هنگام وقوع فعل نشان می‌دهند. به چنین کلماتی در فارسی «قید حالت» و در عربی «حال» می‌گوییم.

قید حالت به صورت «اسمی نکره» یا «جمله» می‌آید، و حالت مرجع خودش^۳ را که معرفه (دارای «ال» یا «علم») است بیان می‌کند.

اشْتَغَلَ مَنْصُورٌ فِي الْمَرْعَةِ نَشِيطًا.
مرجع حال حال (قید حالت)

در زبان عربی بسیاری از اوقات قید حالت در انتهای جمله می‌آید؛ مانند:
وَقَفَّ الْمُهَنْدِسُ الشَّابُّ فِي الْمَصْنَعِ مَبْتَسِمًا.
الْلَّاعِبُونَ الْإِيرَانِيُّونَ رَجَعُوا مِنَ الْمَسَابِقَةِ مَبْتَسِمِينَ.
هَاتَانِ الْبِنْتَانِ قَامَتَا بِجَوْلَةٍ عِلْمِيَّةٍ فِي الْإِنْتَرْنِتِ مَبْتَسِمَتَيْنِ.

که اختیر نفسک (۱): عین «الحال» في الجمل التالیة.

- ۱- وَصَلَ الْمُسَافِرَانِ إِلَى الْمَطَارِ مُتَأَخِّرِينَ وَرَكِبَا الطَّائِرَةَ.
مسافران با تاخیر به فرودگاه رسیدند و سوار هواپیما شدند. / مُتَأَخِّرِينَ
- ۲- تَجْتَهِدُ الطَّالِبَةُ فِي آدَاءِ وَاجِبَاتِهَا رَاضِيَةً وَتُسَاعِدُ أُمَّهَا.
دانش آموزان در انجام تکالیف خود با خشنودی تلاش می‌کنند و به مادرشان کمک می‌کنند. / رَاضِيَةً
- ۳- يَشْجَعُ الْمُتَفَرِّجُونَ فَرِيْقَهُمُ الْفَائِزَ فَرِحِينَ الْيَوْمَ.
امروز تماشاچیان تیم برنده خود را با شادی تشویق می‌کنند. / فَرِحِينَ
- ۴- أَلْطَّالِبَتَانِ تَقْرَأَنِ دُرُوسَهُمَا مُجِدَّتَيْنِ.
دانش آموزان درسهایشان را با تلاش می‌خوانند. / مُجِدَّتَيْنِ

گاهی قید حالت به صورت جمله اسمیه همراه با حرف «واو حالیه» و به دنبال آن یک ضمیر می‌آید؛ مثال: در جمله الف قید حالت به صورت ماضی استمراری ترجمه می‌شود.
الف. رَأَيْتُ الْفَلَّاحَ وَهُوَ يَجْمَعُ الْمَحْصُولَ. ب. أَشَاهَدُ قَاسِمًا وَهُوَ جَالِسٌ بَيْنَ الشَّجَرَتَيْنِ.
کشاورز را دیدم، در حالی که محصول را جمع می‌کرد. قاسم را می‌بینم، در حالی که میان دو درخت نشسته است.

که اختیر نفسک (۲): تَرْجِمِ الْآيَاتِ الْكَرِيمَةَ، ثُمَّ عَيِّنِ «الْحَالَ».

- ۱- ﴿... وَ خَلِقَ الْإِنْسَانَ ضَعِيفًا﴾^{النساء: ۲۸}
ترجمه: و انسان ضعیف و ناتوان آفریده شد... . الْحَالُ: ضَعِيفًا

^۳ تشخیص مرجع قید حالت و مطابقت قید حالت با مرجعش از نظر عدد و جنس، از اهداف آموزشی کتاب درسی نیست. (تدریس «صاحب حال» از اهداف کتاب درسی نیست).

۲- ﴿... وَ لَا تَهِنُوا وَ لَا تَحْزَنُوا وَ أَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ﴾ آل عمران: ۱۳۹

ترجمه: و سستی نکنید و ناراحت نباشید حال آنکه شما برترید. **الْحَالُ**: أَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ

۳- ﴿كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّنَ مُبَشِّرِينَ﴾ البقرة: ۲۱۳

ترجمه: مردم امتی واحد بودند پس خداوند پیامبران را بشارت دهنده فرستاد. **الْحَالُ**: مُبَشِّرِينَ

۴- ﴿يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ۖ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً﴾ الفجر: ۲۷ و ۲۸

ترجمه: ای نفس آرام، به سوی پروردگارت خشنود و راضی بازگرد. **الْحَالُ**: رَاضِيَةً ، مَرْضِيَّةً

۵- ﴿إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ﴾ المائدة: ۵۵

ترجمه: تنها سرپرست شما خداوند و پیامبرش و مؤمنانی که (کسانی که ایمان آوردند) نماز به پا می‌دارند و زکات می‌دهند حال آنکه در رکوع هستند. **الْحَالُ**: هُمْ رَاكِعُونَ

۲- يُوْتُونَ: می‌دهند (آتی، یؤتی)

۱- لَا تَهِنُوا: سستی نشوید (وهن -)

کلمات آلمارین برگرد

● التَّمْرِينُ الْأَوَّلُ: اِبْحَثْ فِي مَعْجَمِ الدَّرْسِ عَنْ كَلِمَةٍ مُنَاسِبَةٍ لِلتَّوْضِيحَاتِ التَّالِيَةِ.

۱- اَسْلُوبٌ أَوْ فَنٌّ فِي إِنْجَازِ عَمَلٍ، أَوْ طَرِيقٌ يَخْتَصُّ بِمِهْنَةٍ، أَوْ عِلْمٌ الصَّنَاعَةِ الْحَدِيثَةِ. ...التَّقْنِيَّةُ: فَنَّاوِرِي (تکنیک) روش یا هنری در انجام یک کار، یا روشی که به یک شغل اختصاص دارد، یا علم صنعت جدید.

۲- مَمَرٌ تَحْتَ الْأَرْضِ أَوْ فِي الْجَبَلِ، طَوْلُهُ أَكْثَرُ مِنْ عَرْضِهِ، لَهُ مَدْخَلٌ وَ مَخْرَجٌ. ...الْئِنْفَقُ: تَوْنَلْ..... راهرویی زیر زمین یا در کوه، طولش بیشتر از عرضش است، ورودی و خروجی دارد.

۳- مَنطَقَةٌ مُرْتَفَعَةٌ فَوْقَ سَطْحِ الْأَرْضِ، أَصْغَرُ مِنَ الْجَبَلِ. ...الْتَّلُّ: تَبَه..... منطقه بلندی که بالای سطح زمین، کوچک‌تر از کوه است.

۴- مَكَانُ الذَّهَبِ وَ الْفِضَّةِ وَ النُّحَاسِ وَ نَحْوِهَا فِي الْأَرْضِ. ...الْمَنْجَمُ: مَعْدِن..... محل بودن طلا و نقره و مس و مانند آن در زمین است.

۵- الَّذِي يَسْعَى فِي إِنْجَازِ عَمَلِهِ، وَ لَا يَشْعُرُ بِالتَّعَبِ. ...الْدَّوُوبُ: بِاِشْتِكَار کسی که در انجام کارش تلاش می‌کند و احساس خستگی نمی‌کند.

۶- وَزْنٌ يُعَادِلُ أَلْفَ كِيلُوغَرَامٍ. ...الطَّنُّ: تَنْ..... وزنی برابر هزار کیلوگرم است.

● التمرین الثانی: اِقْرَأِ النَّصَّ التَّالِيَّ؛ ثُمَّ عَيِّنْ تَرْجَمَةَ الْكَلِمَاتِ الْحَمْرَاءِ، وَ عَيِّنِ الْمَطْلُوبَ مِنْكَ. **برگرد**

الْخُطْبَةُ الْمَمْتَنَانِ وَالرَّابِعَةُ وَالْعِشْرُونَ مِنْ نَهْجِ الْبَلَاغَةِ

... وَ اللَّهُ، لَوْ أُعْطِيَ الْأَقَالِيمَ السَّبْعَةَ مَا تَحَتَّ أَفْلَاكُهَا عَلَيَّ أَنْ أُعْصِيَ اللَّهَ فِي نَمَلَةٍ **أَسْلَبُهَا** ^٢ **جَلْب** ^٣ **شَعِيْرَةٍ** ^٤، مَا فَعَلْتُ. وَ إِنَّ دُنْيَاكُمْ عِنْدِي لَأَمْوُونٌ مِنْ وَرَقَةٍ فِي قِمِّ **جِرَادَةٍ** ^٦ **تَقْضُمُهَا** ^٧. مَا لِعَلِيٍّ وَ لِنَعِيمٍ ^٨ يَفْنَى وَ لِدَّةٍ لَا تَبْقَى؟! نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ **سَبَاتِ الْعَقْلِ** وَ **فَيْحِ الزَّلِيلِ** وَ بِهِ **نَسْتَعِينُ** ^٩

خطبه دویست و بیست و چهارم نهج البلاغه

به خدا، اگر سرزمین‌های هفتگانه با هرچه زیر آسمان‌هایشان هست به من داده می‌شد تا از خدا نافرمانی کنم و پوست جویی را از مورچه‌ای به زور بگیرم، انجام نمی‌دادم؛ و بی گمان دنیایتان نزد من از برگی در دهان ملخی که آن را می‌جوید، پست‌تر است. علی را چه کار با نعمتی که نابود می‌شود و لذتی که نمی‌ماند؟! از به خواب رفتن خرد و نشستی لغزش به خدا پناه می‌بریم و از او یاری می‌جوییم.

١- إِعْرَابُ هَذِهِ الْكَلِمَاتِ؟

نَمَلَةٌ: مجرور به حرف جر علامته کسره
أَلْعَقْلُ: مضاف الیه و مجرور علامته کسره
جَلْبٌ: مفعول و منصوب علامته فتحه
جِرَادَةٌ: مضاف الیه و مجرور علامته کسره

٢- نَوْعَ فِعْلٍ «فَعَلْتُ» وَ صِيغَتَهُ: فعل ماضی، متکلم وحده

٣- نَوْعَ فِعْلٍ «تَقْضُمُهَا» وَ صِيغَتَهُ: فعل مضارع، مفرد مؤنث غایب

٤- جَمْعِيْنَ لِلتَّكْسِيرِ فِي النَّصِّ: الْأَقَالِيمَ / الْأَفْلاكِ: فَلَکْ

٥- أَلْفَعْلُ الْمَجْهُولُ فِي النَّصِّ: أُعْطِيْتُ

٦- عَدَدَ الْأَفْعَالِ فِي النَّصِّ:

تِسْعَةٌ أَفْعَالٌ (أُعْطِيْتُ - أَنْ أُعْصِيَ - أَسْلَبُ - مَا فَعَلْتُ - تَقْضُمُ - يَفْنَى - لَا تَبْقَى - نَعُوذُ - نَسْتَعِينُ)

-
- | | | | |
|------------------------------------|--|---|----------------------------------|
| ١- إِنْجَاذٌ: اِنْجَام | ٢- سَلَبٌ: أَخَذَ مِنْهُ فَهْرًا | ٣- الْجَلْبُ: قَشْرُ النَّبَاتِ وَ حَسْبُهُ | ٤- الشَّعِيرَةُ: حَبَّةُ نَبَاتٍ |
| ٥- الْأَهْوُونُ: الْأَخْفَرُ | ٦- الْجِرَادُ: حَشْرَةٌ مُضِرَّةٌ تَأْكُلُ الْمَحَاصِلَ الزَّرَاعِيَّةَ وَ النَّبَاتَاتِ | ٧- قَضَمٌ: كَسَرَ بِأَطْرَافِ أَسْنَانِهِ | |
| ٨- النِّعِيمُ: أَمَالٌ، الْجَنَّةُ | ٩- أَلْسَبَاتٌ: النَّوْمُ الْخَفِيفُ | ١٠- اسْتَعَانَ: طَلَبَ الْمُسَاعَدَةَ | |

● التمرین الثالث: صَعِّ فِي الدَّائِرَةِ الْعَدَدَ الْمُنَاسِبِ. «كَلِمَةٌ وَاحِدَةٌ زَائِدَةٌ»

- | | |
|-----------------------|--|
| ١- أَلْفَنَاءُ | ٣ تراب مختلط بالماء، وَ قَدْ يُسَمَّى بِذَلِكَ وَ إِنَّ زَالَتْ عَنْهُ الرُّطوبَةُ. |
| ٢- أَلْفِيزِيَاءُ | ٥ شَرِيْطٌ يَسْتَعْمَلُهُ رُكَّابُ الطَّائِرَاتِ وَ السِّيَّارَاتِ لِلنَّجَاةِ مِنَ الْخَطَرِ. |
| ٣- أَلَطِينُ | ٢ عِلْمٌ يَبْحَثُ عَنْ خِصَائِصِ الْمَوَادِّ وَ الطَّوَاهِرِ الطَّبِيعِيَّةِ وَ الطَّاقَةِ. |
| ٤- أَلتَّلَالُ | ٦ حَشْرَةٌ تَأْكُلُ الْمَحَاصِلَ الزَّرَاعِيَّةَ تَسْتَطِيعُ أَنْ تَقْفُزَ مِتْرًا وَاحِدًا. |
| ٥- حَزَامُ الْأَمَانِ | ١ نَهْرٌ وَاسِعٌ أَوْ ضَيْقٌ لِحَرَكَةِ الْمِيَاهِ مِنْ مَكَانٍ إِلَى آخَرَ. |
| ٦- أَلْجِرَادَةُ | |

١- زَالٌ -: سَبْرِي وَ نَابُودٌ شَد

٢- الضَّيْقُ: تَنَگ

- ۱- أَلْقِنَاهُ
نَهْرٍ وَاسِعٍ أَوْ ضَيْقٍ لِحَرَكَةِ الْمِيَاهِ مِنْ مَكَانٍ إِلَى آخَرَ.
کانال، رودی پهناور یا باریک برای حرکت آب از جایی به جای دیگر.
- ۲- أَلْفِيزِيَاءَ
عِلْمٌ يَبْحَثُ عَنْ خَصَائِصِ الْمَوَادِّ وَالظَّوَاهِرِ الطَّبِيعِيَّةِ وَالطَّاقَةِ.
فیزیک، علمی که درباره ویژگی‌های مواد و پدیده‌های طبیعی و انرژی جستجو می‌کند.
- ۳- أَلطَّيْنِ
تُرَابٌ مُخْتَلِطٌ بِالْمَاءِ، وَ قَدْ يُسَمَّى بِذَلِكَ وَ إِن زَالَتْ عَنْهُ الرِّطوبَةُ.
گل، خاکی مخلوط شده با آب است، و گاهی به آن نام نهند اگر چه رطوبتش را از دست دهد.
- ۵- حِزَامُ الْأَمَانِ
شَرِيطٌ يَسْتَعْمَلُهُ رُكَّابُ الطَّائِرَاتِ وَالسَّيَّارَاتِ لِلنَّجَاةِ مِنَ الْخَطَرِ.
کمر بند نجات (کمر بند ایمنی)، نواری که سوارگان بر هواپیما و ماشین‌ها برای نجات از خطر آن را به کار می‌برند.
- ۶- أَلْجَرَادَةُ
حَشْرَةٌ تَأْكُلُ الْمَحَاصِلَ الزَّرَاعِيَّةَ تَسْتَطِيعُ أَنْ تَقْفِزَ مِتْرًا وَاحِدًا.
ملخ، حشره‌ای که محصولات کشاورزی را می‌خورد و می‌تواند یک متر بپرد.

● التَّمْرَيْنِ الرَّابِعُ: لِلتَّرْجَمَةِ. بِرْكَدِ

(هَلْ تَعْلَمُ أَنْ ... ؟) آیا می‌دانی که؟

- ۱- ... الْمَغُولُ اسْتَطَاعُوا أَنْ يَهْجُمُوا عَلَى الصِّينِ عَلَى رَعْمِ بِنَاءِ سَوْرِ عَظِيمٍ حَوْلَهَا.
مغول‌ها توانستند به چین حمله کنند با وجود ساخت دیواری بزرگ پیرامون آن.
- ۲- ... تَلَفَّظَ «گ» و «چ» و «پ» و «ژ» موجودٌ فِي اللُّهْجَاتِ الْعَرَبِيَّةِ الدَّارِجَةِ ۲ كَثِيرًا.
تلفظ «گ» و «چ» و «پ» و «ژ» در لهجه‌های عامیانه عربی بسیار زیاد هست.
- ۳- ... الْأُحُوتُ يُصَادُّ لِاسْتِخْرَاجِ الزَّيْتِ مِنْ كَبِدِهِ لِصِنَاعَةِ مَوَادِّ التَّجْمِيلِ ۳.
نهنگ شکار می‌شود برای اینکه روغن را از کبدش جهت ساخت مواد آرایشی خارج کنند.
- ۴- ... الْخُفَّاشُ هُوَ الْحَيَوَانُ اللَّبُونُ الْوَحِيدُ الَّذِي يَقْدِرُ عَلَى الطَّيْرَانِ ۴.
خفّاش تنها حیوان پستانداری است که می‌تواند پرواز کند.
- ۵- ... عَدَدَ النَّمْلِ فِي الْعَالَمِ يَفُوقُ عَدَدَ الْبَشَرِ بِمِليُونِ مَرَّةٍ تَقْرِيبًا.
تعداد مورچه‌ها در جهان تقریباً یک میلیون بار بالاتر از تعداد آدمیان است.
- ۶- ... طَيْسِفُونِ الْوَأَقِعَةِ قُرْبَ بَغْدَادِ كَانَتْ عَاصِمَةَ ۵ السَّاسَانِيِّينَ.
تیسفون واقع در نزدیکی بغداد، پایتخت ساسانیان است.
- ۷- ... دَبُّ الْبَانَدَا ۶ عِنْدَ الْوِلَادَةِ أَصْغَرَ حَجْمًا مِنَ الْفَأْرِ.
خرس پاندا هنگام ولادت کوچک‌تر از موش است.
- ۸- ... الزَّرَافَةُ بِكَمَاءٍ لَيْسَتْ لَهَا أَحْبَابٌ صَوْتِيَّةٌ ۷.
زرافه، لالی هست که تارهای صوتی ندارد.

۹- ... وَرَقَّةُ الزَّيْتُونِ رَمَزٌ ۱ السَّلَامِ.

برگ زیتون نماد صلح است.

- ۱- السُّور: دیوار
 ۲- الدَّارِجَة: عامیانه
 ۳- مَوَادُّ التَّجْمِيلِ: موادّ آرایشی
 ۴- الطَّيْرَان: پرواز، پرواز کردن
 ۵- العَاصِمَة: پایتخت «جمع: العَوَاصِم»
 ۶- ذِبُّ البَانِدَا: خرس پاندا
 ۷- الأَحْبَالُ الصَّوْتِيَّة: تارهای صوتی «الأَحْبَالُ: جمع/ الحبل: مفرد»
 ۸- الرَّمز: نماد، سمبل «جمع: الرَّموز»

● التَّمَرِينُ الخَامِسُ: عَيْنُ الصَّحِيحِ فِي التَّحْلِيلِ الصَّرْفِيِّ وَالمَحَلِّ الإِعْرَابِيِّ لِمَا أُشِيرَ إِلَيْهِ بِخَطِّ بَرَكْرَدِ.

{الْعَمَالُ الْمُجْتَهِدُونَ يَشْتَغِلُونَ فِي المَصْنَعِ} {نَجَحَتِ الطَّالِبَاتُ فِي الامْتِحَانِ}

۱. الْعَمَالُ	أ. اسْمٌ، جَمْعُ تَكْسِيرٍ، اسْمُ فاعِلٍ، مَعْرِفٌ بِأَلٍ، وَ مَعْرَبٌ	مَبْتَدَأٌ وَ مَرْفُوعٌ بِالصَّمَةِ
	ب. اسْمُ مبالَغَةٍ، جَمْعُ مَكْسَرٍ وَ مَفْرَدُهُ «الْعَامِلُ»	فَاعِلٌ وَ مَرْفُوعٌ بِالصَّمَةِ

۲. الْمُجْتَهِدُونَ	أ. اسْمُ فاعِلٍ، جَمْعُ مَذَكَّرٍ سَالِمٍ، مَعْرِفٌ بِأَلٍ	صَفَةٌ وَ مَرْفُوعَةٌ بِالتَّبَعِيَّةِ لِمَوْصُوفِهَا
	ب. اسْمُ مَفْعُولٍ، مَثْنِيٌّ، مَذَكَّرٌ، نَكْرَةٌ، مَبْنِيٌّ	مُضَافٌ إِلَيْهِ وَ مَجْرُورٌ بِ «و» فِي «وَن»

۳. يَشْتَغِلُونَ	أ. فَعْلٌ، جَمْعُ مَذَكَّرٍ غَائِبٍ، ثَلَاثِيٌّ مَزِيدٌ مِنْ بَابِ افْتِعَالٍ، مَعْلُومٌ، لَازِمٌ	خَبْرٌ وَ مَبْنِيٌّ
	ب. فَعْلٌ مُضَارِعٌ، جَمْعُ مَذَكَّرٍ مَخَاطَبٌ، مَجْهُولٌ، ثَلَاثِيٌّ مَجْرَدٌ، مُتَعَدٌّ	فَاعِلٌ

۴. المَصْنَعِ	أ. اسْمُ مَفْعُولٍ، مَفْرَدٌ، مَعْرِفٌ بِأَلٍ	مُضَافٌ إِلَيْهِ
	ب. اسْمُ مَكَانٍ، مَفْرَدٌ، مَذَكَّرٌ، مَعْرِفَةٌ	مَجْرُورٌ بِحَرْفِ جَرٍّ (فِي المَصْنَعِ: جَارٌ وَ مَجْرُورٌ)

۵. نَجَحَتِ	أ. فَعْلٌ مَاضٍ، مَفْرَدٌ مَذَكَّرٌ مَخَاطَبٌ، ثَلَاثِيٌّ مَزِيدٌ مِنْ بَابِ افْتِعَالٍ، مَجْهُولٌ	
	ب. فَعْلٌ مَاضٍ، مَفْرَدٌ مُؤنَّثٌ غَائِبٌ، ثَلَاثِيٌّ مَجْرَدٌ، مَعْلُومٌ، لَازِمٌ	

۶. الطَّالِبَاتُ	أ. مُصَدَّرٌ، جَمْعُ مَذَكَّرٍ سَالِمٍ، مَعْرِفٌ بِأَلٍ	مَبْتَدَأٌ وَ مَرْفُوعٌ بِالصَّمَةِ
	ب. اسْمُ فاعِلٍ، جَمْعُ مُؤنَّثٌ سَالِمٍ، مَعْرِفَةٌ	فَاعِلٌ وَ مَرْفُوعٌ بِالصَّمَةِ

۷. الامْتِحَانِ	أ. مُصَدَّرٌ مِنْ بَابِ افْتِعَالٍ، مَفْرَدٌ، مَذَكَّرٌ، مَعْرِفٌ بِأَلٍ	مَجْرُورٌ بِحَرْفِ جَرٍّ (فِي الامْتِحَانِ: جَارٌ وَ مَجْرُورٌ)
	ب. اسْمُ تَفْضِيلٍ، مَفْرَدٌ، مَذَكَّرٌ، مَعْرِفَةٌ بِالعِلْمِيَّةِ	صَفَةٌ وَ مَجْرُورَةٌ بِالتَّبَعِيَّةِ لِمَوْصُوفِهَا

۱- فَعْلٌ مَاضٍ: فعل ماضی
 ۲- مَعْرِفَةٌ بِالعِلْمِيَّةِ: معرفه به علم بودن

■ به بیان ویژگی های دستوری کلمه بیرون از جمله، در زبان عربی «التحليل الصرفي» و در زبان فارسی «تجزیه» می گویند.

■ و به ذکر نقش دستوری کلمه، یعنی جایگاه آن در جمله و علامت انتهای کلمه در زبان عربی «اعراب» می گویند.

■ در زبان فارسی به نقش دستوری کلمه «ترکیب» می گویند.

● التَّمْرِينُ السَّادِسُ: لِلتَّرْجَمَةِ. برگرد

۱- كَتَبَ: نوشت	
قَدْ كَتَبَ التَّمْرِينُ: تمرین نوشته شد.	لَمْ لَا تَكْتُبِينَ دَرَسَكِ؟ چرا درست را نمی نویسی؟
لَمْ تَكْتُبِي شَيْئًا: چیزی را ننوشتی.	لَا يَكْتُبُ عَلَى الشَّجَرِ: روی درخت نباید بنویسد.
۲- تَكَاتَبَ: نامه نگاری کرد	
أَلصَّدِيقَانِ تَكَاتَبَا: دو دوست با یکدیگر نامه نگاری کردند.	أَيُّهَا الصَّدِيقَانِ، تَكَاتَبَا: ای دوستان، با یکدیگر نامه نگاری کنید.
تَكَاتَبَ الزَّمِيلَانِ: دو همکلاسی با یکدیگر نامه نگاری کردند.	أَنْتُمَا تَكَاتَبْتُمَا: شما با یکدیگر نامه نگاری کردید.
۳- مَنَعَ: بازداشت، منع کرد	
مُنَعْتُ عَنِ الْمَوَادِّ السَّكَّرِيَّةِ: از مواد قندی منع شدم.	لَا مَنَعْنَا عَنِ الْخُرُوجِ: ما را از بیرون رفتن بازداشت.
أَمْنَعُوا حَمَلَ الْجَوَالِ: حمل تلفن همراه را منع کرد.	شَاهِدْنَا مَانِعًا بِالطَّرِيقِ: بازدارنده از راه را دیدیم.
۴- أَمْتَنَعَ: خودداری کرد	
كَانَ الْحَارِسُ قَدْ أَمْتَنَعَ عَنِ النَّوْمِ: نگهبان از خواب خودداری کرده بود.	لَا مَتَمَّنِعُوا عَنِ الْمَطَالَعَةِ: از مطالعه کردن خودداری نکنید.
لَنْ مَتَمَّنَعَ عَنِ الْخُرُوجِ: از بیرون رفتن خودداری نخواهیم کرد.	لَبِتْنَا أَمْتَمَّنِعُوا عَنِ الْخُرُوجِ! کاش از بیرون رفتن خودداری کرده بودیم.
۵- عَمَلَ: کار کرد، عمل کرد	
لَمْ مَا عَمَلْتُمْ بَوَاجِبَاتِكُمْ؟ چرا به تکالیفتان عمل نکردید؟	أَمْ تَعْمَلُونَ فِي الْمَصْنَعِ؟ آیا در کارخانه کار می کنید؟
أَعْمَالُ مَشْغُولُونَ بِالْعَمَلِ: کارگران مشغول کارند.	أَلْمَعْمَلُ مَعْطَلٌ الْيَوْمَ: امروز کارگاه تعطیل شده است.
۶- عَامَلَ: رفتار کرد	
إِلَهِي، عَامَلْنَا بِفَضْلِكَ: خدایا به دیده بخشش خودت با ما رفتار کن.	إِلَهِي، لَا تُعَامِلْنَا بِعَدْلِكَ: خدایا، با دادگریات با ما رفتار کن.
كَانُوا يَعَامِلُونَنَا جَيِّدًا: به خوبی با ما رفتار می کردند.	مَعَامِلْنَا جَيِّدًا الْمَعَامَلَةَ مَعَنَا: معلم ما، با ما خوشرفتار است.
۷- ذَكَرَ: یاد کرد	
قَدْ ذَكَرَ الْمُؤْمِنُ رَبَّهُ: مؤمن از پروردگارش یاد کرده است.	قَدْ يَذْكُرُ الْأُسْتَاذُ تَلَامِيذَهُ الْقُدَمَاةَ: گاهی استاد از شاگردان قدیمی اش یاد می کند.
ذُكِرَتْ بِالْخَيْرِ: به نیکی یاد کردی.	لَبِيتَ أَحَبَّتِي يَذْكُرُونَنِي! کاش دوستانم از من یاد کنند.
۸- تَذَكَّرَ: به یاد آورد	
جَدِّي وَ جَدَّتِي تَذَكَّرَانِي: پدربزرگ و مادربزرگ مرا به یاد آوردند.	رَجَاءُ، تَذَكَّرَا زَمَلَاءَنَا: لطفاً، همکلاسی هایمان را به یاد آورید.
لَا أَتَذَكَّرُكَ يَا زَمِيلِي: همکلاسی من، تو را به یاد نمی آورم.	سَيَتَذَكَّرُنَا الْمُدْرَسُ: معلم ما را به یاد خواهد آورد.

نکته: لَمْ لَا تَكْتُبِينَ دَرَسَكِ؟ چرا درست را نمی نویسی؟ / لَمْ تَكْتُبِي دَرَسَكِ؟ درست را ننوشتی.

لَمْ: برای چه، چرا + فعل بدون تغییر / لَمْ + فعل مضارعی که آخرش تغییر کرده؛ بطور مثال تَكْتُبِي: نون آخر آن حذف شده است. لَمْ + مضارع = ماضی منفی / لَمْ تَكْتُبِي = ننوشتی

الدَّرْسُ الثَّلَاثُ بِرُكُود

﴿فِيمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لَنْتَ لَهُمْ وَوَلَوْ كُنْتَ فَظًا

غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ...﴾ آل عمران: ۱۰۹

پس به [برکت] رحمتی از سوی خدا با آنان نرمخو شدی، و اگر تندخو و سنگدل بودی، بی‌گمان از اطرافت پراکنده می‌شدند.

﴿ثَلَاثَ قَصَصٍ قَصِيرَةٍ (بِتَصْرِيفٍ)

سه داستان کوتاه (با تصرف و دستکاری)

۱. احترام الأطفال: احترام به کودکان

ذَاتَ يَوْمٍ كَانَ رَجُلٌ جَالِسًا عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ. وَ بَعْدَ لِحَظَاتٍ جَاءَ ابْنُهُ وَ سَلَّمَ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ؛ ثُمَّ رَاحَ نَحْوَ وَالِدِهِ، فَقَبَّلَهُ الْآبُ وَ أَجْلَسَهُ عِنْدَهُ. فَرِحَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنْ عَمَلِهِ.

یک روز مردی نزد پیامبر خدا ﷺ نشست. و بعد لحظه بعد پسرش آمد و به پیامبر ﷺ سلام کرد؛ سپس به طرف پدرش رفت، پدر او را بوسید و او را نزد خود نشانید. پیامبر خدا ﷺ از کار او خوشحال شد.

وَ بَعْدَ قَلِيلٍ جَاءَتْ بِنْتُهُ، وَ سَلَّمَتْ عَلَى النَّبِيِّ ﷺ؛ ثُمَّ رَاحَتْ نَحْوَ وَالِدِهَا. أَمَّا الْوَالِدُ فَلَمْ يَقْبَلْهَا وَ لَمْ يَجْلِسْهَا عِنْدَهُ. فَانزَعَجَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حِينَ رَأَاهُ لَمْ يَقْبَلْ إِلَّا ابْنَهُ، وَ قَالَ: لِمَ تَفَرِّقُ بَيْنَ أَطْفَالِكَ؟

و کمی بعد دخترش آمد، و به پیامبر ﷺ سلام کرد؛ سپس به طرف پدرش رفت. اما پدر او را نبوسید و او را نزد خود نشانید. پس پیامبر خدا ﷺ آزرده و ناراحت شد وقتی او را دید که فقط پسرش را بوسید، و فرمود: «چرا میان بچه‌هایت فرق می‌گذاری؟»

نَدِمَ الرَّجُلُ وَ أَخَذَ يَدَ بِنْتِهِ وَ قَبَّلَهَا، وَ أَجْلَسَهَا عِنْدَهُ.

آن مرد پشیمان شد و دست دخترش را گرفت، و او را بوسید و نزد خودش نشانیدش.

۲. الشَّيْمَاءُ بِنْتُ حَلِيمَةَ: شیما دختر حلیمه

كَانَتْ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ أُخْتُ مِنَ الرِّضَاعَةِ اسْمُهَا الشَّيْمَاءُ.

پیامبر خدا ﷺ خواهر شیری به نام شیما داشت.

كَانَتْ الشَّيْمَاءُ تَحْضُنُ النَّبِيَّ صَغِيرًا وَ تَلَاعِبُهُ وَ تَقُولُ:

شیما پیامبر را در حالی که کوچک بود (در حال و هوای کودکانه) در آغوش می‌گرفت و با او بازی می‌کرد و می‌گفت:

يَا رَبَّنَا أَبْزَقِي لَنَا مُحَمَّدًا حَتَّىٰ أُرَاهُ يَافِعًا وَ أَمْرَدًا

پروردگارا، محمد را برای ما ننگه دار تا اینکه او را در حالی که جوانی کم‌سال است و سیبیلش درآمده ببینم

وَ كَانَ النَّبِيُّ شَدِيدَ التَّعَلُّقِ بِهَا فِي الطُّفُولَةِ.

پیامبر در کودکی به او بسیار وابسته بود.

برگرد درک مطلب

فَمَرَّتِ الْأَيَّامُ وَ فِي غَزْوَةِ حُنَيْنٍ فِي السَّنَةِ الثَّامِنَةِ بَعْدَ الْهَجْرَةِ وَقَعَتِ الشِّيمَاءُ أُسِيرَةً بِيَدِ الْمُسْلِمِينَ؛
پس روزها گذشت و در غزوه حنین در سال هشتم بعد از هجرت شیما به عنوان اسیر به دست مسلمانان افتاد.

فَقَالَتْ لَهُمْ: «إِنِّي لَأُحْتِ النَّبِيَّ مِنَ الرِّضَاعَةِ...»
پس به آنها گفت: «من خواهر شیری پیامبرم...»

فَلَمْ يَصَدِّقُوا قَوْلَهَا، فَأَخَذَوْهَا عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَعَرَفَهَا وَ أَكْرَمَهَا وَ بَسَطَ لَهَا رِدَاءَهُ؛ ثُمَّ أَجْلَسَهَا عَلَيْهِ، وَ خَيْرَهَا بَيْنَ
الْإِقَامَةِ مَعَهُ مَعَزَّةً أَوْ الْعُودَةَ إِلَى قَوْمِهَا سَالِمَةً رَاضِيَةً،
پس آنها حرف او را باور نکردند و او را نزد پیامبر خدا ﷺ بردند، پس [پیامبر] او را شناخت و او را گرمی داشت و
برایش ردای خود را گسترده؛ سپس او را نزد خود نشاند و به او اختیار داد بین اینکه نزد او با عزت و گرمی بماند یا سالم و
خوشنود نزد قومش بازگردد. (بین ماندن با او یا برگشتن به سوی قومش با سلامتی و رضایت)

فَأَخْتَارَتِ الشِّيمَاءُ قَوْمَهَا، فَأَعْتَقَهَا رَسُولُ اللَّهِ وَ أَرْسَلَهَا إِلَى قَوْمِهَا بِإِعْزَازٍ.
پس شیما قومش را برگزید، پس پیامبر خدا او را آزاد کرد و او را با عزت و احترام بسوی قومش فرستاد.

فَأَسْلَمَتْ وَ دَافَعَتْ عَنْ أُخِيهَا وَ دَعَتْ قَوْمَهَا إِلَى الْإِسْلَامِ وَ بَيَّنَّتْ أَخْلَاقَ النَّبِيِّ ﷺ لَهُمْ فَأَسْلَمُوا.
پس مسلمان شد و از برادرش دفاع کرد و قومش را به اسلام دعوت کرد و اخلاق پیامبر را برایشان توضیح داد (آشکار کرد)
پس مسلمان شدند.

﴿قَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لَنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ﴾ آل عمران: ۱۰۹
پس به [برکت] رحمتی از سوی خدا با آنان نرمخو شدی، و اگر تندخو و سنگدل بودی، بی‌گمان از اطرافت پراکنده
می‌شدند.

۳. الْعَجُوزُ الْمُحْسِنُ پیرزن نیکوکار

شاهد «كسرى» أنوشیروان «يَوْمًا فَلَاحًا عَجُوزًا يَغْرَسُ فَسِيلَةَ جَوْزٍ، فَتَعَجَّبَ وَ قَالَ:
پادشاه ایران خسرو انوشیروان روزی کشاورز پیری را دید که نهال گردویی را می‌کارد، پس تعجب کرد و گفت:

أَيُّهَا الْفَلَّاحُ، أَمْ تَأْمُلُ أَنْ تَعِيشَ حَتَّى تَأْكُلَ مِنْ ثَمَرِهَا؟!
ای کشاورز، آیا امید داری که زندگی کنی تا اینکه از میوه‌اش بخوری؟!

أَلَا تَعْلَمُ أَنَّهَا لَا تُثْمِرُ عَادَةً إِلَّا بَعْدَ عَشْرِ سَنَوَاتٍ؟!
آیا نمی‌دانی که آن معمولاً میوه نمی‌دهد مگر بعد از ۱۰ سال؟!

فَقَالَ الْعَجُوزُ: غَرَسَ الْآخَرُونَ أَشْجَارًا، فَنَحْنُ أَكْلُنَا مِنْ ثَمَرِهَا، وَ نَحْنُ نَغْرِسُ أَشْجَارًا لِكَيْ يَأْكُلَ مِنْ ثَمَرِهَا الْآخَرُونَ.^۱

^۱ خَيْرٌ: [تَخْيِيرًا] - هُ فِي الْأَمْرِ أَوْ بَيْنَ الْأُمْرَيْنِ: او را در آن کار یا میان دو کار مخیر کرد. تا هر کدام را که بخواهد برگزیند.
- خیار: اختیار، آزادی، اظهار میل.

پس پیرمرد گفت: دیگران درختانی را کاشتند، پس ما از میوه‌هایش خوردیم، و ما درختانی را می‌کاریم تا اینکه دیگران از میوه‌هایش بخورند.

۱- دیگران کاشتند و ما خوردیم ما بکاریم و دیگران بخورند

فَقَالَ أَنُوشِرَوَانُ: «أَحْسَنْتَ يَا شَيْخُ!» وَ أَمَرَ أَنْ يُعْطَى لِلْفَلَّاحِ أُلْفٌ دِينَارٍ. فَقَالَ الْفَلَّاحُ الْعَجُوزُ قَرِحًا: «مَا أَسْرَعَ إِثْمَارَ هَذِهِ الشَّجَرَةِ!»

پس انوشیروان گفت: «راست گفתי ای پیرمرد!» و دستور داد به کشاورز هزار دینار بدهند. پس کشاورز پیر با خوشحالی گفت: «چقدر سریع (شتابان) این درخت میوه داد!»

فَأَعْجَبَ أَنُوشِرَوَانَ كَلَامُهُ وَ أَمَرَ مَرَّةً ثَانِيَةً أَنْ يُعْطَى لَهُ أُلْفٌ دِينَارٍ آخَرَ.

پس سخنش انوشیروان را به شگفتی واداشت و دستور داد دوباره (بار دوم) به او هزار دینار دیگر بدهند.

«مَا مِنْ رَجُلٍ يَغْرِسُ غَرْسًا إِلَّا كَتَبَ اللَّهُ لَهُ مِنْ الْأَجْرِ قَدْرًا مَا يَخْرُجُ مِنْ مَمَرٍ ذَلِكَ الْغَرْسِ» رَسُولُ اللَّهِ ﷺ

هیچ مردی نیست که درختی بنشاند، مگر این که خداوند به اندازه میوه‌ای که آن درخت می‌دهد برایش اجر بنویسد.

برو به
تمرین اول

بگرد  **المعجم**

أَبَقِيَ: نگهدار (أَبَقِيَ، يَبْقَى) الْإِثْمَارُ: میوه دادن أَمَّرَ: میوه داد اخْتَارَ: برگزید = اِنْتَخَبَ (مضارع: يَخْتَارُ) أَعْتَقَ: آزاد کرد الْإِعْزَازُ: گرمی داشتن «بِإِعْزَازٍ: با عزت» أُكْرِمَ: گرمی داشت الْإِقَامَةُ: ماندن الْأُمْرَدُ: پسر نوجوانی که سببش درآمده، ولی هنوز ریش در نیاورده است. أَمَلَ: امید داشت انزَعَجَ: آزرده شد	انْقَضَ: پراکنده شد (مضارع: يَنْقُضُ) الْجَوْزُ: گردو حَضَنَ: در آغوش گرفت خَيْرَ: اختیار داد دَافَعَ: دفاع کرد دَعَتْ: مؤنث «دَعَا» (دعوت کرد) رَاحَ: رفت = ذَهَبَ الرِّدَاءُ: روپوش بلند و گشاد روی دیگر جامه‌ها الرِّضَاعَةُ: شیر خوارگی الْشَّيْخُ: پیرمرد، پیشوا «جمع: الشُّيُوخُ» الْعَجُوزُ: پیرمرد، پیرزن «جمع: الْعَجَائِزُ»	الْعَوْدَةُ: برگشتن = اَلرَّجُوعُ عَرَسَ: کاشت الْغَرْسُ: نهال، کاشتن نهال غَلِيظُ الْقَلْبِ: سنگدل الْفَسِيلَةُ: نهال «جمع: الْفَسَائِلُ» الْفَطُّ: تندخو لَاعَبَ: با ... بازی کرد لُنْتُ: نرم شدی (ماضي: لَانْتُ ، مضارع: يَلِينُ) مَا أَسْرَعَ: چه شتابان است! مَرَّ: گذر کرد (مضارع: يَمُرُّ) الْمَعْرُزُ: گرمی الْيَافِعُ: جوان کم‌سال
--	---	--

° أَنْ يُعْطَى لِلْفَلَّاحِ أُلْفٌ دِينَارٍ: أَنْ يُعْطَى: فعل مضارع مجهول، لِلْفَلَّاحِ: جار و مجرور در محل نائب فاعل، أُلْفٌ: مفعول دوم و منصوب علامته فتحة

📖 حَوْلَ النَّصِّ بِرُكُود

کھ. أ. أُجِبَ عَنِ الْأَسْئَلَةِ التَّالِيَةِ مُسْتَعِينًا بِالنَّصِّ.

۱- ما قَالَتِ الشَّيْمَاءُ لِلْمُسْلِمِينَ حِينَ وَقَعَتْ فِي الْأَسْرِ؟ - فَقَالَتْ لَهُمْ: «إِنِّي لَأَخْتُ النَّبِيِّ مِنَ الرِّضَاعَةِ...»
شيما وقتی اسیر شد به مسلمانان چه گفت؟ - به آنها گفت: من خواهر شیری پیامبرم.

۲- كَمْ دِينَارًا أَمَرَ أَنْوَشِرَوَانُ أَنْ يُعْطَى لِلْفَلَّاحِ؟ - أَمَرَ أَنْ يُعْطَى لَهُ أَلْفٌ دِينَارٍ
انوشیروان دستور داد که چند دینار به کشاورز بدهند؟ - دستور داد به او هزار دینار بدهند (داده شود).

۳- مَنْ أَيُّ شَيْءٍ أَنْزَعَاجَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ؟ - أَنْزَعَاجَ مَنْ فَعَلَ رَجُلٌ لَمْ يَقْبَلْ إِلَّا ابْنَهُ، فَرَقَ بَيْنَ أَطْفَالِهِ. يَا أَنْزَعَاجَ مَنْ فَعَلَ الرَّجُلِ وَتَفْرِيقَهُ بَيْنَ أَطْفَالِهِ

پیامبر از چه چیزی آزرده و ناراحت شد؟ - از کار مردی ناراحت شد که فقط پسرش را بوسیده بود و بین بچه‌هایش فرق گذاشته بود. یا از کار مرد و فرق گذاری او میان بچه‌هایش ناراحت شد.

۴- ماذا كَانَ يَغْرِسُ الْفَلَّاحُ الْعَجُوزُ؟ - كَانَ يَغْرِسُ فَسِيلَةَ جَوْزٍ.
کشاورز پیر چه چیزی می‌کاشت؟ - نهال گردویی را می‌کاشت.

۵- مَنْ قَبَلَ الْوَالِدِ فِي الْبُدَايَةِ؟ - قَبَلَ الْوَالِدِ ابْنَهُ.
در ابتدا پدر چه کسی را بوسید؟ - پدر پسرش را بوسید.

۶- مَنْ هِيَ الشَّيْمَاءُ؟ - الشَّيْمَاءُ بِنْتُ حَلِيمَةَ وَ أُخْتُ النَّبِيِّ مِنَ الرِّضَاعَةِ.
شیما کیست؟ - شیما دختر حلیمه و خواهر شیری پیامبر است.

ب. عَيِّنِ الصَّحِيحَ وَ الْخَطَأَ حَسَبَ الْحَقِيقَةِ.

- ۱- لَوْ كَانَ النَّبِيُّ ﷺ فَظًا لَأَنْقَضَ النَّاسُ مِنْ حَوْلِهِ.
- ۲- أَلَاهْتِمَامُ يَغْرِسُ الْأَشْجَارَ وَاجِبٌ عَلَى كُلِّ قَرْدٍ مَنًا.
- ۳- كَانَ أَنْوَشِرَوَانُ أَحَدَ مُلُوكِ إِيْرَانِ قَبْلَ مِئَةِ سَنَةٍ.
- ۴- دَعَتِ الشَّيْمَاءُ قَبِيلَتَهَا إِلَى الْإِسْلَامِ بَعْدَ إِعْتَاْقِهَا.
- ۵- تُثْمِرُ شَجَرَةُ الْجَوْزِ بَعْدَ سَنَتَيْنِ عَادَةً.
- ۶- كَانَ النَّبِيُّ ﷺ يُحِبُّ الْأَطْفَالَ.

ه اِغْلَمُوا ه برگرد

أُسلوبُ الأستثناء

به این جمله دقت کنید.

«حَضَرَ الزَّمْلَاءُ فِي صَالَةِ الأَمْتِحَانِ إِلاَّ حَامِداً» هم‌شاگردی‌ها به جز حامد در سالن امتحان حاضر شدند.

■ کلمه «حامداً» در جمله بالا مستثنی، «الزَّمْلَاءُ» مستثنی منه^۱ و «إِلاَّ» ادات استثناء نامیده می‌شوند.

■ مستثنی یعنی «جدا شده از حکم ماقبل».

■ به کلمه‌ای که مستثنی از آن جدا شده است، **مستثنی منه** گفته می‌شود.

حَضَرَ	الزَّمْلَاءُ	فِي صَالَةِ الأَمْتِحَانِ	إِلاَّ	حَامِداً
	مستثنی منه		ادات استثناء	مستثنی
الزَّمْلَاءُ	حَضَرُوا	فِي صَالَةِ الأَمْتِحَانِ	إِلاَّ	حَامِداً
مستثنی منه			ادات استثناء	مستثنی

مثال دیگر: كُلُّ شَيْءٍ يَنْقُصُ بِالإِنْفَاقِ إِلاَّ العِلْمَ.

مستثنی منه ادات استثناء مستثنی

که اختیز نفسک (۱): تَرْجِمَ العِبَارَاتِ التَّالِيَةَ؛ ثُمَّ عَيَّنِ المُسْتَثْنَى وَأَعْرَابَهُ، وَ المُسْتَثْنَى مِنْهُ.

۱- ﴿... كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلاَّ وَجْهَهُ...﴾ القَصَص: ۸۱

جز ذات او همه چیز نابودشونده است. (فولادوند)
وَجْهٌ: المُسْتَثْنَى وَ مَنْصُوبٌ / المُسْتَثْنَى مِنْهُ: كُلُّ شَيْءٍ

۲- ﴿فَسَجَدَ المَلَائِكَةُ كُلُّهُمْ أَجْمَعُونَ ۝ إِلاَّ إبْلِيسَ اسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ الكَافِرِينَ﴾ ص: ۷۳ و ۷۴

پس همه فرشتگان یکسره سجده کردند * مگر ابلیس [که] تکبر نمود و از کافران شد. (فولادوند)
إِبْلِيسَ: المُسْتَثْنَى وَ مَنْصُوبٌ / المُسْتَثْنَى مِنْهُ: المَلَائِكَةُ

۳- كُلُّ عَيْنٍ بَاكِئَةٌ يَوْمَ القِيَامَةِ إِلاَّ ثَلَاثَ عَيْنٍ: عَيْنُ سَهْرَتٍ^۱ فِي سَبِيلِ اللهِ، وَ عَيْنُ غُضَّتٍ^۲ عَنِ مَحَارِمِ اللهِ، وَ عَيْنُ

فَاضَتْ^۳ مِنْ خَشْيَةِ اللهِ. رسول الله ﷺ

در روز رستاخیز، همه دیدگان جز سه دیده، گریان است: دیده‌ای که در راه خدا (بیدار مانده) ناخوابی کشیده، دیده‌ای که از محرمات الهی بر هم نهاده شده، و دیده‌ای که از بیم و پروای خدا لبریز شده است.

ثَلَاثٌ: المُسْتَثْنَى وَ مَنْصُوبٌ / المُسْتَثْنَى مِنْهُ: كُلُّ عَيْنٍ

۲. مطابق آموزش کتاب درسی در جمله‌هایی مانند «الزَّمْلَاءُ حَضَرُوا فِي صَالَةِ الأَمْتِحَانِ إِلاَّ حَامِداً» مستثنی منه «واو» در «حَضَرُوا» نیست؛ بلکه مرجع این «واو» یعنی «الزَّمْلَاءُ» مستثنی منه است.

۴- كُلُّ وَعَاءٍ يَضِيقُ^٦ بِمَا جُعِلَ فِيهِ إِلَّا وَعَاءَ الْعِلْمِ؛ فَإِنَّهُ يَتَّسَعُ^٧ بِهِ. الْإِمَامُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ
گنجایش هر ظرفی با آنچه در آن نهند، تنگ می‌شود، جز ظرف دانش که با آن [تحصیل علم] فراخ می‌شود.
وَعَاءٌ: الْمُسْتَثْنَى وَ مَنْصُوبٌ / الْمُسْتَثْنَى مِنْهُ: كُلُّ وَعَاءٍ

۵- كُلُّ شَيْءٍ يَرُخَّصُ^٨ إِذَا كَثُرَ إِلَّا الْأَدَبُ؛ فَإِنَّهُ إِذَا كَثُرَ غَلَا^٩. مَثَلٌ عَرَبِيٌّ
هر چیزی ارزان می‌شود هرگاه زیاد شود جز ادب؛ زیرا آن هر گاه زیاد شود گران می‌شود.
الْأَدَبُ: الْمُسْتَثْنَى وَ مَنْصُوبٌ / الْمُسْتَثْنَى مِنْهُ: كُلُّ شَيْءٍ

۶- يَغْفِرُ اللَّهُ الذَّنُوبَ إِلَّا الشَّرْكَ بِاللَّهِ.
خداوند گناهان را به جز شرک به خدا می‌آمرزد.
الشَّرْكَ: الْمُسْتَثْنَى وَ مَنْصُوبٌ / الْمُسْتَثْنَى مِنْهُ: الذَّنُوبُ

۱. سَهَرَ -: بیدار ماند ۲. غَضَّ عَيْنَهُ: چشم بر هم نهاد ۳. فَاضَ: لبریز شد ۴. الْخَشْيَةُ: پروا ۵. أَلْوَعَاءُ: ظرف «جمع: الأوعية»
۶. ضَاقَ: تنگ شد ۷. اتَّسَعَ: فراخ شد ۸. رُخِّصَ -: ارزان شد ۹. غَلَا -: گران شد ۱۰. رُخِّصَ

أسلوبُ الحصر^٧

حصر با إلا:

■ «إلا» در «اسلوب حصر» برای استثناء نمی‌آید؛ بلکه برای «اختصاص و حصر» است.

■ «حصر» یعنی اختصاص دادن چیزی به کسی یا موضوعی؛ مانند:

«ما فازَ إِلَّا الصَّادِقُ» یعنی «کسی جز راستگو موفق نشد.» یا «تنها راستگو موفق شد»

در این جمله موفقیت را به شخص راستگو منحصر کرده و از دروغگو سلب کرده‌ایم.

■ این اسلوب هنگامی است که پیش از إلا جمله منفی آمده و مستثنی منه ذکر نشده باشد؛ مثال:

← تنها کاظم قصیده را حفظ کرد.

ما حَفِظَ الْقَصِيدَةَ إِلَّا كَاطِمٌ. ← کسی جز کاظم قصیده را حفظ نکرد.

در جمله بالا «حفظ قصیده» فقط به کاظم اختصاص دارد و فقط در او حصر شده است.

■ در اسلوب حصر می‌توانیم عبارت را به صورت مثبت و مؤکد ترجمه کنیم.

← در کتابخانه تنها کاظم را دیدم.

ما شَاهَدْتُ فِي الْمَكْتَبَةِ إِلَّا كَاطِمًا. ← در کتابخانه کسی را جز کاظم ندیدم.

^٧ در اسلوب حصر یافتن مستثنی و مستثنی منه از اهداف آموزشی و ارزشیابی نیست.

که اختیر کفسک (۲): تَرَجِمِ الْعِبَارَاتِ التَّالِيَةَ، ثُمَّ مَيِّزْ أَسْلُوبَ الْحَصْرِ مِنْ أَسْلُوبِ الْأِسْتِثْنَاءِ.

- ۱- ﴿وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ ...﴾ الأنعام: ۳۲ / اسلوب حصر و زندگی دنیا جز بازی و سرگرمی نیست ... (فولادوند) / اسلوب حصر
 - ۲- ﴿... لَا يَبْأَسُ مِنْ رَوْحِ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكَافِرُونَ﴾ يوسف: ۸۷ / اسلوب حصر تنها گروه کافران از رحمت خدا نومید می‌شوند. / اسلوب حصر
 - ۳- ﴿إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ﴾ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ...﴾ العنكبوت: ۳ و ۲ / اسلوب استثنا همانا انسان در زیان است* مگر آنان که ایمان آورده و کارهای نیک انجام داده‌اند... / اسلوب استثنا
 - ۴- ما طالعتُ لَيْلَةَ الْإِمْتِحَانِ كِتَابًا إِلَّا كِتَابَ الْعَرَبِيَّةِ. / اسلوب استثنا شب امتحان کتابی به جز کتاب عربی مطالعه نکردم. / اسلوب استثنا
 - ۵- اشتریتُ أنواعَ الفاكهةِ إِلَّا أناناسَ. / اسلوب استثنا انواع میوه را به جز آناناس خریدم. / اسلوب استثنا
 - ۶- قرأتُ الكتابِ إِلَّا مصادِرُهُ. / اسلوب استثنا کتاب را به جز منابعش خواندم. / اسلوب استثنا
-
مصادر: منابع

که التمارین برگرد

● التمرین الأول: اِبْحَثْ عَنْ كَلِمَةٍ مُنَاسِبَةٍ لِلتَّوْضِيحَاتِ التَّالِيَةِ فِي مَعْجَمِ الدَّرْسِ.

- ۱- صَبِيٌّ قَبْلَ سِنِّ الْبُلُوغِ. / الأسمرود.....
نوجوان پیش از سن بلوغ. ← پسر نوجوانی که سیبیلش درآمده، ولی هنوز ریش در نیاورده است.
- ۲- جَعَلَهُ حَرًّا وَ أَخْرَجَهُ مِنَ الْعُبُودِيَّةِ. / أعتق.....
او را آزاد کرد و او را از اسارت و بردگی در آورد. ← آزاد کرد
- ۳- الرَّجُلُ أَوْ الْمَرْأَةُ الْكَبِيرَةُ فِي السَّنِّ. / العجوز.....
مرد و زن پیر سن. ← پیر زن و پیر مرد
- ۴- قَطَعَهُ مِنْ قَمَاشٍ يَلْبَسُ فَوْقَ الْمَلَابِيسِ، كَالْعَبَاءَةِ. / الرداء.....
تکه ای از لباس که روی لباس همچون عبا پوشیده می‌شود. ← ردا، روپوش بلند و گشاد روی دیگر جامه‌ها
- ۵- مَمْرَةٌ قَشْرُهَا صُلْبٌ وَ غَيْرُ صَالِحٍ لِلْأَكْلِ، يَكْسَرُ لِتَنَاوُلِهَا. / العجوز.....
میوه ای که پوست آن سخت است و قابل خوردن نیست و برای اینکه بخورنش شکسته می‌شود. ← گردو

● التمرین الثاني: اقرأ النص التالي؛ ثم عين ترجمه الكلمات الحمراء. **برگرد**

دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي مَسْجِدٍ وَكَانَ فِي الْمَسْجِدِ جَمَاعَتَانِ.
پیامبر خدا ﷺ وارد مسجدی شد و دو گروه در مسجد بودند.

جَمَاعَةٌ يَتَفَقَّهُونَ^۱، وَ جَمَاعَةٌ يَدْعُونَ اللَّهَ وَ يَسْأَلُونَهُ.
گروهی دانش فرا می‌گرفتند و گروهی به درگاه خدا دعا می‌کردند و از او درخواست می‌کردند.

فَقَالَ: **كَلَا** الْجَمَاعَتَيْنِ إِلَيَّ خَيْرٌ. أَمَّا هَؤُلَاءِ فَيَدْعُونَ اللَّهَ؛
پس فرمود: هر دو گروه در راه خوبی هستند. اما اینها که به درگاه خدا دعا می‌کنند؛

و أَمَّا هَؤُلَاءِ فَيَتَعَلَّمُونَ وَيُفَقِّهُونَ الْجَاهِلَ. هَؤُلَاءِ أَفْضَلُ. بِالتَّعْلِيمِ أُرْسِلْتُ.
و اینان دانش فرا می‌گیرند و نادان را دانا می‌کنند. اینان برترند. من برای یاد دادن برانگیخته شده‌ام.

ثُمَّ قَعَدَ مَعَهُمْ.
سپس با آنها نشست.

۱- الصَّلْبُ: سخت و سفت
۲- بحار الأنوار، ج ۱، ص ۲۰۶ / مَنِيَّةُ الْمُرِيدِ، ص ۱۰۶ (بِتَصَرُّفٍ)
۳- تَفَقَّهَ: دانا شد، دانش فرا گرفت
۴- فَقَّهَ: دانا کرد، دانش آموخت
۵- قَعَدَ: نشست

▣ وَالآنَ أَجِبْ عَمَّا يَلِي حَسَبَ النَّصِّ.

۱- لماذا جاءت كلمة «مَسْجِدٍ» في المَرَّةِ الأولى بدونِ أَلٍ وَ في المَرَّةِ الثاني معِ أَلٍ؟
مَسْجِدٍ: چون ناشناخته و نکره است، بدون ال آمده است. / الْمَسْجِدِ: یک بار از آن سخن گفته شده است، پس با ال آمده و معرفه است.

۲- ما هو نوع هذه الكلمات؟

التَّعْلِيمِ: اسم مصدر، مفرد مذکر، معرفه به ال
الْجَاهِلِ: اسم، مفرد، مذکر، اسم فاعل، معرفه به ال
الْأَفْضَلُ: اسم، مفرد، مذکر، اسم تفضیل، معرفه به ال

۳- اُكْتُبْ نَوْعَ هَذَيْنِ الْفِعْلَيْنِ وَ صِيغَتَهُمَا وَ بَابَهُمَا؟

يَتَفَقَّهُونَ: فعل مضارع، جمع مذكر غایب، (بر وزن يَتَفَعَّلُونَ) ثلاثی مزید از باب تَفَعَّلَ
أُرْسِلْتُ: فعل ماضی، متکلم وحده، ثلاثی مزید از باب اَفْعَالِ

۴- أَعْرِبِ الْكَلِمَاتِ الَّتِي تَحْتَهَا حَطٌّ:

اللَّهِ: مضاف إليه و مجرور علامته كسره ➤ دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي مَسْجِدٍ.

اللَّهِ: مفعول و منصوب علامته فتحه ➤ يَدْعُونَ اللَّهَ

خَيْرٍ: مجرور به حرف جر علامته كسره ➤ كَلَا الْجَمَاعَتَيْنِ إِلَيَّ خَيْرٍ

أَجَاهِلٌ: مفعول و منصوب علامته فتحه ﴿ يَفْقَهُونَ الْجَاهِلَ ﴾
أَفْضَلُ: خبر و مرفوع علامته ضمه ﴿ هُوَ لِأَفْضَلِ ﴾

۵- اُكْتُبْ مُتْرَادِفَ «جَلَسَ» وَ «بُعِثْتُ» وَ «أَحْسَنُ» فِي النَّصِّ؟
جَلَسَ = قَعَدَ ؛ بُعِثْتُ = أُرْسِلْتُ ؛ أَحْسَنُ = أَفْضَلُ

۶- اُكْتُبْ جَمَعَ التَّكْسِيرِ لِهَذِهِ الْأَسْمَاءِ «رَسُولٌ» وَ «جَاهِلٌ» وَ «أَفْضَلٌ» وَ «تَعْلِيمٌ»:
رَسُولٌ - جاهلون و جاهلین، جهال - أفضلون و أفضلین، أفاضل - تعلیمات

● التَّمْرِينُ الثَّلَاثُ: عَيِّنِ الْكَلِمَةَ الْغَرِيبَةَ فِي كُلِّ مَجْمُوعَةٍ مَعَ بَيَانِ السَّبَبِ. بِرَكْرَدِ

(۱) أَلْيَافِعُ أَلشَّابُ أَلْمَرْدُ أَلْعَجُوزُ أَلْوَعَاءُ
أَلْيَافِعُ (جوان کم سن و سال) / أَلشَّابُ (جوان) / أَلْمَرْدُ (پسر نوجوان) / أَلْعَجُوزُ (پیرمرد و پیرزن) / أَلْوَعَاءُ (ظرف)

(۲) أَلرَّصِيدُ أَلرِّدَاءُ أَلْفُسْتَانُ أَلْقَمِیصُ أَلسَّرَوَالُ
أَلرَّصِيدُ (اعتبار مالی، شارژ) / أَلرِّدَاءُ (روپوش بلند و گشاد روی که روی دیگر جامه‌ها کشند) / أَلْفُسْتَانُ (پیراهن زنانه) / أَلْقَمِیصُ (پیراهن) / أَلسَّرَوَالُ (شلوار)

(۳) أَلأَفْرَاسُ أَلْقَصِيرُ أَلکَلَابُ أَلذَّنَابُ أَلأَسُودُ
أَلأَفْرَاسُ (اسب‌ها) / أَلْقَصِيرُ (کوتاه) / أَلکَلَابُ (سگ‌ها) / أَلذَّنَابُ (گرگ‌ها) / أَلأَسُودُ (شیرها)

(۴) أَلإِخْوَةُ أَلأُمَّهَاتُ أَلأَجْدَادُ أَلأَبَارُ أَلأَخَوَاتُ
أَلإِخْوَةُ (برادران) / أَلأُمَّهَاتُ (مادران) / أَلأَجْدَادُ (الأبائِ) / أَلأَخَوَاتُ

(۵) أَلقِشْرُ أَلقِطُ أَلجِدْعُ أَلعُصْنُ أَلثَّمْرُ
أَلقِشْرُ (پوست) / أَلقِطُ (تندخو) / أَلجِدْعُ (تنه) / أَلعُصْنُ (شاخه) / أَلثَّمْرُ (میوه)

(۶) أَلفُسْتُقُ أَلجَوْزُ أَلنُّومُ أَلعِنَبُ أَلتَّنْفَاحُ
أَلفُسْتُقُ (پسته) / أَلجَوْزُ (گردو) / أَلنُّومُ (خواب) / أَلعِنَبُ (انگور) / أَلتَّنْفَاحُ (سیب)

● التَّمْرِينُ الرَّابِعُ: صَعِّ الْمُتْرَادِفَاتِ وَ الْمُتَضَادَّاتِ فِي مَكَانِهَا الْمُنَاسِبِ. بِرَكْرَدِ

غَلَا الشَّرَاءُ اتَّسَعَ قَدَّرَ أَلدَّاءُ أَلصَّبِي رَاحَ أَلأَعْوَامُ أَعْطَى أَلرَّوْحَ صَارَ أَلشَّمَالُ
أَلبَيْعَ رَخَّصَ أَلسَّنِينَ أَصْبَحَ أَلرَّحْمَةُ أَليَمِينِ أَلمَرَضُ اسْتَطَاعَ أَخَذَ أَلوَلَدَ ضَاقَ



غَلَا ≠ رَخَصَ	الْشَّرَاءُ ≠ الْبَيْعُ	اتَّسَعَ ≠ ضَاقَ	أَعْطَى ≠ أَخَذَ
گران شد ارزان شد	خرید فروش	گشاد شد تنگ شد	داد گرفت
الْشُّمَالُ ≠ الْيَمِينُ	قَدَرَ = اسْتَطَاعَ	الْأَدَاءُ = الْمَرَضُ	الْأَصْبَى = الْوَلَدُ
چپ راست	توانست	بیماری	پسر
رَاحَ = دَهَبَ	الْأَعْوَامُ = السِّنِينَ	الرَّوْحُ = الرَّحْمَةُ	صَارَ = أَصْبَحَ
رفت	سالها	رحمت	شد

● التَّمْرِينُ الْخَامِسُ: بَرَكِدْ

أ. تَرْجِمِ الْأَفْعَالَ.

لَمْ يَنْفَتِحْ: نگشود	۷. انْفَتَحَ: گشوده شد	رَجَاءً، افْتَرَحْنِ: لطفاً، پیشنهاد بدهید	۱. تَقْتَرِحْنِ: پیشنهاد می‌دهید
لا تَنْظَاهِرْ: وانمود نمی‌کنیم	۸. تَظَاهَرَ: وانمود کرد	لا تَبْتَعِدْ: دور نشو	۲. تَبْتَعِدْ: دور می‌شوی
سَنَتَوَكَّلُ: توکل خواهیم کرد	۹. تَوَكَّلَ: توکل کرد	أَسْرِعْ: بشتاب	۳. تُسْرِعْ: می‌شتابی
عَلَّمَنِي: به من آموزش بده	۱۰. عَلَّمَ: آموزش بده	أَعْتَذِرْ: پوزش می‌خواهم	۴. يَعْتَذِرْ: پوزش می‌خواهد
لَنْ يَرْجِعَ: بر نخواهد گشت	۱۱. يَرْجِعُ: بر می‌گردد	لا يَفَانِلْ: نباید بجنبد	۵. قَاتِلْ: جنگید
لَيَنْجِحُ: تا موفق شود	۱۲. يَنْجِحُ: موفق می‌شود	ما اسْتَهِلَكُنَا: مصرف نکردیم	۶. اسْتَهْلَكْ: مصرف کرد

ب. تَرْجِمِ الْأَسْمَاءَ.

الْأَحْتِفَالَاتِ: جشن‌ها	۷. احْتَفَلَ: جشن گرفت	الْأَكَابِرِ: بزرگان	۱. كَبِرَ: بزرگ شد
الْمُسْتَمْعِينَ: گوش فرا دهندگان	۸. اسْتَمَعَ: گوش فرا داد	الْأَنَادِمُونَ: پشیمان‌ها	۲. نَدِمَ: پشیمان شد
الْعُقَارِ: بسیار آمرزندگان	۹. عَفَرَ: آمرزید	الْمَعْمَلِ: کارگاه	۳. عَمِلَ: کار کرد
الْمَلَاعِبِ: ورزشگاه‌ها	۱۰. لَعِبَ: بازی کرد	الْمَنْصُورَاتِ: یاری شدگان	۴. نَصَرَ: یاری کرد
الصَّغْرَى: کوچک‌تر	۱۱. صَغُرَ: کوچک شد	الْمَشْجَعَةَ: تشویق کننده	۵. شَجَّعَ: تشویق کرد
التَّدْرِيسِ: درس دادن	۱۲. دَرَسَ: درس داد	الْمَعِينِ: مشخص شده	۶. عَيَّنَ: مشخص کرد

الدَّرْسُ الرَّابِعُ بِرُكُودٍ

﴿ هَذَا خَلْقٌ فَأَرُونِي مَاذَا خَلَقَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ ... ﴾ لسان: ۱۱

این آفرینش خداست، پس به من نشان دهید کسانی که غیر از اویند، چه آفریده‌اند؟

نظام الطبيعة نظم طبیعت

ما أَجْمَلَ الطَّبِيعَةَ تَوَازُنًا! خَلَقَ اللَّهُ لَهَا نِظَامًا يَحْكُمُ جَمِيعَ الْمَوْجُودَاتِ مِنْ نَبَاتٍ وَ حَيَوَانٍ وَ كَائِنَاتٍ أُخْرَى يَعْيشُ بَعْضُهَا عَنْ بَعْضٍ؛

طبیعت از نظر برابری و توازن چه زیباست! خداوند نظمی را برای آن آفرید که حکم می‌کند بر همه موجودات از گیاه و حیوان و موجودات دیگر که با یکدیگر زندگی می‌کنند.

برگرد درک مطلب

فَيَتَحَقَّقُ التَّوَازُنُ وَ الْإِسْتِقْرَارُ فِيهَا. وَ أَيُّ خَلَلٍ فِي نِظَامِهَا يُؤَدِّي إِلَى تَخْرِيْبِهَا وَ مَوْتِ مَنْ فِيهَا.

پس توازن و آرامش و ثبات در آن تحقق می‌یابد و هرگونه اختلالی در نظم آن منجر به ویرانی آن و از بین رفتن (مرگ) هر که در آن است، می‌شود.

وَ مِنْ مَهْدَدَاتِ نِظَامِ الطَّبِيعَةِ: وَ از جمله تهدیدکنندگان نظم طبیعت:

«تَلَوْتُ الْهَوَاءَ الَّذِي يُسَبِّبُ أَمْطَارًا حَمَاضِيَّةً»

«آلودگی هوا که موجب باران‌های اسیدی می‌شود»

وَ «الْإِكْتِنَارِ فِي اسْتِخْدَامِ الْمُبِيدَاتِ الزَّرَاعِيَّةِ وَ الْأَسْمِدَةِ الْكِيمَاوِيَّةِ»

«و زیاد روی در استفاده از (به کارگیری) آفت کش‌ها و سموم کشاورزی و کودهای شیمیایی»

وَ «إِيجَادِ النِّفَايَاتِ الصَّنَاعِيَّةِ وَ الْمَنْزِلِيَّةِ»

«و بوجود آوردن زباله‌های صنعتی و خانگی» است.

فَتِمَّ التَّوَازُنُ فِي الطَّبِيعَةِ مِنْ خِلَالِ وَجُودِ رَوَابِطٍ مَتَدَاخِلَةٍ بَيْنَ الْكَائِنَاتِ الْحَيَّةِ وَ بَيْتِهَا تَدَاخُلًا كَامِلًا، وَلَكِنْ مَا أَظْلَمَ الْإِنْسَانَ لِلطَّبِيعَةِ فِي نَشَاطَاتِهِ الَّتِي تُؤَدِّي إِلَى اخْتِلَالِ هَذَا التَّوَازُنِ!

توازن در طبیعت بواسطه وجود ارتباطات کاملاً دخالت جویانه (ارتباطات کاملاً متقابل) میان موجودات زنده و محیط زیستشان صورت می‌پذیرد ولی چقدر ستمکار است انسان نسبت به طبیعت در فعالیت‌هایش که منجر به برهم خوردن این توازن می‌شود. (منجر به عدم این تعادل می‌شود)

وَ الْآنَ لِنَقْرَأْ هَذِهِ الْقِصَّةَ قِرَاءَةً دَقِيقَةً لِكَيْ نَطَّلِعَ عَلَى أَعْمَالِ الْإِنْسَانِ الْمُخْرَبَةِ لِلْبَيْئَةِ:

و اکنون باید این داستان را با دقت بخوانیم تا از اقدامات خرابکارانه انسان در قبال محیط زیست آگاه شویم:

^۸ توازن: هم‌تراز بودن، همسنگ بودن، توازن، موازنه، تعادل، معادله، برابری، تساوی

^۹ خلال: از میان، از طریق، بواسطه، در ظرف، سرتاسر، بخاطر، از آغاز تا انتها، تمام

برگرد درک مطلب

يُحْكِي أَنَّ مَزَارِعًا كَانَتْ لَهُ مَزْرَعَةٌ كَبِيرَةٌ فِيهَا خَضْرَاوَاتٌ وَأَشْجَارٌ كَثِيرَةٌ. وَكَانَ يَرْبِي فِي مَزْرَعَتِهِ أَنْوَاعَ الطَّيُورِ،
روایت می‌شود که کشاورزی مزرعه‌ای بزرگ داشت که در آن سبزیجات و درختان بزرگی بود. و در مزرعه‌اش انواع
پرنندگان را پرورش می‌داد،

ذَاتَ يَوْمٍ لَاحَظَ الْمَزَارِعُ أَنَّ عَدَدَ أَفْرَاحِ الطَّيُورِ يَنْقُصُ تَدْرِيجِيًّا. بَدَأَ الْمَزَارِعُ يَفْكِّرُ فِي سَبَبِ ذَلِكَ وَ يَرِاقِبُ الْمَزْرَعَةَ لَيْلًا
وَ نَهَارًا؛ فَلَا حَظَّ أَنْ عَدَدًا مِنَ الْبُومَاتِ تَسْكُنُ قُرْبَ الْمَزْرَعَةِ، فَتَهْجُمَ عَلَى الْأَفْرَاحِ وَ تَأْكُلَهَا.
یک روز کشاورز ملاحظه کرد که تعداد جوجه‌های پرنده‌ها به تدریج کم می‌شود. کشاورز در باره علت آن شروع به
اندیشیدن کرد و مزرعه را شب و روز مراقبت می‌کرد؛ پس ملاحظه کرد که تعدادی از جغدها نزدیک مزرعه زندگی
می‌کنند، پس به جوجه‌ها حمله می‌کنند و آنها را می‌خورند.

فَقَرَّرَ الْمَزَارِعُ التَّخْلَصَ مِنْهَا وَ هَكَذَا فَعَلَ.

پس کشاورز تصمیم گرفت از دست آنها نجات یابد و همین کار را هم کرد.

وَ بَعْدَ شَهْوَرٍ شَاهَدَ الْمَزَارِعُ أَنَّ الْخَضْرَاوَاتِ بِالْمَزْرَعَةِ تَتَعَرَّضُ لِلْأَكْلِ وَ التَّلْفِ. وَ لَمَّا رَاقِبَ الْأَمْرَ مُرَاقِبَةً شَدِيدَةً، لَاحَظَ أَنَّ
مَجْمُوعَةً كَبِيرَةً مِنْ فِرَّانِ الْحَقْلِ تَهْجُمُ عَلَى الْخَضْرَاوَاتِ وَ تَأْكُلَهَا.
چند ماه بعد کشاورز مشاهده کرد که سبزیجات مزرعه در معرض خورده شدن و نابودی قرار گرفته است. و وقتی این
موضوع را به شدت مراقبت کرد، ملاحظه کرد که گروه بزرگی از موش‌های کشتزار به سبزیجات حمله می‌کنند و آنها را
می‌خورند.

أَخَذَ الْمَزَارِعُ يَفْكِّرُ: «لِمَاذَا أزدَادَ عَدَدُ فِرَّانِ الْحَقْلِ ازدِيَادًا كَبِيرًا»!؟

کشاورز شروع به اندیشیدن کرد: «چرا تعداد موش‌های کشتزار بسیار زیاد شده‌اند»!؟

فَدَهَبَ إِلَى خَبِيرِ الزَّرَاعَةِ وَ اسْتَشَارَهُ. فَقَالَ لَهُ الْخَبِيرُ:

پس به نزد کارشناس کشاورزی رفت و با او مشورت کرد. پس کارشناس به او گفت:

«كَيْفَ يَكُونُ ذَلِكَ، وَ هُنَاكَ بُومَاتٌ كَثِيرَةٌ فِي مَنطَقَتِكُمْ»!؟

«چگونه اینطور شد، در حالی که جغدهای زیادی در منطقه شما وجود دارند»!؟

قَالَ لَهُ الْمَزَارِعُ: «إِنِّي تَخَلَّصْتُ مِنَ الْبُومَاتِ بِقَتْلِ الْكَثِيرِ مِنْهَا.»

کشاورز به او گفت: «قطعاً من خودم را از دست جغدها با کشتن بسیاری از آنها نجات دادم.»

قَالَ الْخَبِيرُ: «يَا لَهُ مِنْ عَمَلٍ مُخَرَّبٍ لِلطَّبِيعَةِ! إِنَّكَ تَعَدَّيْتَ عَلَى نِظَامِ الطَّبِيعَةِ تَعَدِّي الظَّالِمِينَ.»

کارشناس گفت: «برای طبیعت چه کار ویرانگری است! قطعاً تو همچون ستمکاران بر نظام طبیعت دست درازی کردی.»

قَالَ بُومَاتٌ كَانَتْ تَتَغَدَّى عَلَى فِرَّانِ الْحَقْلِ إِضَافَةً إِلَى الْأَفْرَاحِ.

جغدها علاوه بر جوجه‌ها از موش‌های کشتزار تغذیه می‌کردند.

وَ بَعْدَ التَّخْلَصِ مِنْ أَكْثَرِ الْبُومَاتِ ازدَادَ عَدَدُ فِرَّانِ الْحَقْلِ.

و بعد از نجات از دست بیشتر جغدها، تعداد موش‌های کشتزار افزایش یافتند.

برگرد درک مطلب

كَانَ الْوَاجِبُ عَلَيْكَ تَصْحِيحَ هَذَا الْخَطِّ بِالْحِفَافِ عَلَى طُيُورِكَ لَا بِقَتْلِ الْبُومَاتِ؛ فَإِنْ اسْتَمَرَّتِ الْحَالَةُ هَكَذَا، فَسَتُشَاهِدُ مَشَاكِلَ جَدِيدَةً فِي الْبَيْتَةِ الَّتِي تَعِيشُ فِيهَا مَشَاهِدَةً مُؤَلِّمَةً.

تو باید این اشتباه را با مراقبت از پرندگان اصلاح کنی نه با کشتن جغدها؛ پس اگر این حالت همین طور ادامه یابد مشکلات جدید بسیار درد آوری را در محیطی که در آن زندگی می کنی مشاهده خواهی کرد.

وَ هَكَذَا قَرَّرَ الْمَزَارِعُ الْحِفَافَ عَلَى الْأَفْرَاحِ وَالسَّمَاحَ لِلْبُومَاتِ بِدُخُولِ مَزْرَعَتِهِ.

و بنابراین کشاورز تصمیم گرفت از جوجه ها نگهداری کند و به جغدها اجازه ورود به مزرعه اش را داد.

فَأَزَادَ عَدَدَهَا مَرَّةً أُخْرَى، وَ أَكَلَتْ فِئْرَانَ الْحَقْلِ، وَ عَادَتِ الْبَيْتَةَ إِلَى حَالَتِهَا الطَّبِيعِيَّةِ.

و بار دیگر تعدادشان زیاد شد، و موش های کشتزار را خوردند، و آن محیط به حالت طبیعی اش برگشت.

بره به
تربیت اولبرگرد  الْمُعْجَمُ

<p>الْكائنات: موجودات الْمَزَارِع: کشاورز = الْفَلْح الْمَهْدَد: تهدید کننده ما أَظْلَمَ: چه ستمگر است! مَوْلِم: درد آور هُنَاكَ: آنجا، وجود دارد يَا لَهُ مِنْ عَمَلٍ مُّخَرَّبٍ!: چه کار ویرانگری!</p>	<p>تَعَرَّضَ: در معرض قرار گرفت تَعَدَّى: تغذیه کرد (مضارع: يَتَعَدَّى) الْتَلَوْتُ: آلودگی الْحَقْل: کشتزار «جمع: الْحُقُول» الْحَمْضِيَّة: اسیدی الْخَبِير: کارشناس «جمع: الْخُبْرَاء» الْخَضْرَاوَات: سبزیجات رَاقِب: مراقبت کرد رَبَّى: پرورش داد (مضارع: يَرْبِي) السَّمَاح: اجازه دادن به (سَمَحَ -) الْفَأْرَان: موش ها «واحد آن: الْفَأْرَةُ» قَرَّرَ: تصمیم گرفت</p>	<p>آرونی: نشانم دهید «أروا + نون وقایه + ي» الْأَسْتِقْرَار: آرامش و ثبات الْأُسْمَدَة: کودها «مفرد: السَّمَاد» اطَّلَعَ: آگاهی یافت «مضارع: يَطَّلِعُ» الْأَفْرَاح: جوجه ها «مفرد: الْفَرَح» = الْفَرَاخ الْإِكْثَار: بسیار گردانیدن، زیاده روی الْبَيْتَة: محیط زیست تَحَقَّقَ: تحقق یافت تَعَدَّى: دست درازی کرد (مضارع: يَتَعَدَّى)</p>
--	---	---

عَوَّلَ النَّصَّ بِرُكْدٍ

کھ. أ. عَيْنِ الصَّحِيحِ وَ الْبُخَطِ حَسَبَ الدَّرْسِ.

- ۱- أَلرَّوَابِطُ الْمُتَدَاخِلَةُ بَيْنَ الْكَائِنَاتِ الْحَيَّةِ وَ بَيْنَتَهَا تُؤَدِّي إِلَى اخْتِلَالِ التَّوَاظُنِ فِي الطَّبِيعَةِ. ارتباطات دخالت جویانه میان موجودات زنده و محیط زیستشان منجر به برهم زدن تعادل در طبیعت می شود.
- ۲- كَانَ الْفَلَّاحُ يَمْلِكُ مَزْرَعَةً فِي شَمَالِ إِيرَانَ يَزْرَعُ فِيهَا الرِّزَّ. کشاورز در شمال ایران مزرعه‌ای داشت که در آن برنج می‌کاشت.
- ۳- ظَنَّ الْمَزَارِعُ أَنَّ الْبُومَاتِ هِيَ الَّتِي تَأْكُلُ أَفْرَاحَ الطَّيُورِ. کشاورز گمان کرد که جغد‌ها همانی‌اند که جوجه پرنده‌ها را می‌خورند.
- ۴- أَلزَّارِعُ لَمْ يَسْمَحْ لِلتُّعَالِبِ بِالذُّخُولِ إِلَى مَزْرَعَتِهِ. کشاورز به روبه‌ها اجازه ورود به مزرعه‌اش را نداد.
- ۵- كَانَ الْمَزَارِعُ يَرِي الطَّيُورَ وَ الْبُومَاتِ فِي مَزْرَعَتِهِ. کشاورز در مزرعه‌اش پرندگان و جغد‌ها را پرورش می‌داد.
- ۶- فِي النِّهَايَةِ حَافِظٌ^{۱۰} الْمَزَارِعُ عَلَى الطَّيُورِ وَ أَفْرَاحِهَا. در پایان کشاورز از پرندگان و جوجه‌هایش مراقبت کرد.
- ۷- تُعَدُّ النِّفَايَاتُ الصَّنَاعِيَّةُ تَهْدِيدًا لِنِظَامِ الطَّبِيعَةِ. زباله‌های صنعتی تهدیدی برای نظم طبیعت بشمار می‌آیند.

ب. اِنْتِخِبِ الْكَلِمَةَ الصَّحِيحَةَ لِلْفَرَاغِ.

- ۱- (سِنِينَ) / (شُهُورًا) شاهدَ الْمَزَارِعُ أَنَّ الْخَضْرَاوَاتِ بِالْمَزْرَعَةِ تَتَعَرَّضُ لِلْأَكْلِ وَ التَّلْفِ. بعد از چند ماه کشاورز دید که سبزیجات مزرعه در معرض خورده شدن و نابودی قرار دارد.
- ۲- (التُّعَالِبِ) / (الْفِتْرَانِ) تَهَجَّمُ عَلَى الْخَضْرَاوَاتِ وَ تَأْكُلُهَا. گروه بزرگی از موش‌ها به سبزیجات حمله می‌کردند و آن را می‌خوردند.
- ۳- (النِّفَايَةِ) / (التَّوَاظُنِ) عَيْشُ الْحَيَوَانَاتِ بَعْضُهَا عَلَى بَعْضٍ يَحَقُّ إِيجَادَ (النِّفَايَةِ) فِي الطَّبِيعَةِ. زندگی حیوانات با یکدیگر، با ایجاد تعادل در طبیعت محقق می‌شود.
- ۴- (أَيُّ خَلَلٍ) فِي نِظَامِ الطَّبِيعَةِ يُوَدِّي إِلَى تَخْرِيْبِهَا وَ (مَوْتِ) / (حَيَاةِ) مِنْ فِيهَا. هر اختلالی در نظام طبیعت منجر به ویرانی آن و مرگ (از بین رفتن) هرکه در آن است، می‌شود.

^{۱۰} حَافِظٌ عَلَى: حفظ کرد، مراقبت کرد

^{۱۱} خَلَلٌ: عیب، نقص، نقیصه، ایراد، اشکال، ناموزونی، ناهماهنگی، اختلال، نوسان، عدم توازن، عدم تعادل

- ۵- ایجاد النّفايات الصناعيّة و المَنْزِلِيّة (يَهْدِدُ/لا يَهْدِدُ) نظام الطّبيعة. به وجود آمدن زباله های صنعتی و خانگی نظم طبیعت را تهدید می کند.
- ۶- تَدَخَّلَ الْإِنْسَانُ فِي أُمُورِ الطّبيعة يُوَدِّي إِلَى (تَنْظِيمِ/اِخْتِلَالِ) تَوَازُنِهَا. دخالت انسان در امور طبیعت، منجر به عدم تعادل آن می شود.
- ۷- هَدَدَ الْمَزَارِعُ الطّبيعة فِي مَزْرَعَتِهِ بِ (حَفِظِ/قَتْلِ) بوماتها. کشاورز طبیعت را در مزرعه اش با کشتن جغدهای آن تهدید کرد.

باز یاد بگیرید

المفعول المطلق

به ترجمه چهار جمله زیر دقت کنید.

- ۱- اسْتَغْفَرْتُ اللَّهَ. از خدا آمرزش خواستم.
- ۲- اسْتَغْفَرْتُ اللَّهَ اسْتِغْفَارًا. از خدا بی گمان آمرزش خواستم.
- ۳- اسْتَغْفَرْتُ اللَّهَ اسْتِغْفَارًا صَادِقًا. از خدا صادقانه آمرزش خواستم.
- ۴- اسْتَغْفَرْتُ اللَّهَ اسْتِغْفَارَ الصّالِحِينَ. از خدا مانند درستکاران آمرزش خواستم.

- چه رابطه ای میان دو کلمه «اسْتَغْفَرْتُ» و «اسْتِغْفَارًا» در جملات بالا وجود دارد؟ فعل - اسم مصدر
- مصدر «اسْتِغْفَارًا» در جمله دوم، سوم و چهارم چه مفهومی را به جمله ها افزوده است؟ برای تاکید
- نقش کلمه «اسْتِغْفَارًا» در جملات دوم، سوم و چهارم «مفعول مطلق» است.

اصْبِرُوا عَلَى الْمَشَاكِلِ صَبْرًا.

مفعول مطلق تأکیدی

- این مصدر در جمله دوم بر انجام فعل «اسْتَغْفَرْتُ» تأکید کرده است.
- به مصدر «اسْتِغْفَارًا» در جمله دوم «مفعول مطلق تأکیدی» گفته می شود و در ترجمه فارسی آن از قیدهای تأکیدی مانند: «بی گمان»، «حتماً» و «قطعاً» استفاده می کنیم.

اسْتَغْفَرْتُ اللَّهَ اسْتِغْفَارًا.

مفعول مطلق تأکیدی

- دو کلمه «صَادِقًا» و «الصّالِحِينَ» در جملات سوم و چهارم چه نقشی دارند؟
- گاهی «مفعول مطلق» به کمک کلمه بعد از خودش که صفت یا مضاف الیه است، نوع انجام گرفتن فعل را بیان می کند؛ مانند «اسْتِغْفَارًا» در جمله سوم و چهارم، که به آن «مفعول مطلق نوعی» گفته می شود.

اسْتَغْفَرْتُ اللَّهَ اسْتِغْفَارًا صَادِقًا. اسْتَغْفَرْتُ اللَّهَ اسْتِغْفَارَ الصَّالِحِينَ.
 مفعول مطلق نوعی صفت مفعول مطلق نوعی مضاف الیه

در ترجمه مفعول مطلق نوعی (که مضاف واقع شده است) از قید «مانند» استفاده می‌کنیم؛ مثال:
 اسْتَغْفَرْتُ اللَّهَ اسْتِغْفَارَ الصَّالِحِينَ. **مانند** درستکاران از خدا آمرزش خواستم.

در ترجمه مفعول مطلق نوعی (که موصوف واقع شده است) می‌توانیم صفت را به صورت قید ترجمه کنیم و نیازی به ترجمه مفعول مطلق نیست؛^۱ مثال:
 تَجْتَهِدُ الْأُمُّ لِتَرْبِيَةِ أَوْلَادِهَا اجْتِهَادًا بِالْغَا.
 مادر برای تربیت فرزندانش **بسیار** تلاش می‌کند.

اسْتَغْفَرْتُ اللَّهَ اسْتِغْفَارًا صَادِقًا.
 از خدا **صادقانه** آمرزش خواستم.

مفعول مطلق مصدری از ریشه فعل جمله است.
 مفعول مطلق دو نوع است: تأکیدی و نوعی.
 ■ مفعول مطلق تأکیدی مصدری از ریشه فعل جمله است که بر انجام فعل تأکید می‌کند و صفت یا مضاف الیه ندارد.
 ■ مفعول مطلق نوعی مصدری از ریشه فعل جمله است که نوع و چگونگی انجام فعل را بیان می‌کند و صفت یا مضاف الیه دارد.

۱- ترجمه هنر و ذوق در کنار توانمندی‌های گوناگون زبانی است و ترجمه صحیح به سیاق عبارت و نکات بسیاری بستگی دارد. آنچه در کتاب در زمینه ترجمه می‌آید، فقط یک راهنمایی است.

کلمه اختیز نفسک: انتخب الترجمة الصحيحة، ثم عين المفعول المطلق، و اذكر نوعه.

- ۱- ﴿فَاصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا﴾ المعارج: ۵ صبراً: مفعول مطلق نوعی
- الف. قطعاً شکیبایی کن. ب. به زیبایی صبر کن.
- ۲- ﴿... اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا﴾ الأحزاب: ۴۱
- الف. خدا را همیشه یاد کنید. ب. خدا را بسیار یاد کنید.
- ۳- ﴿كَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا﴾ النساء: ۱۶۴
- الف. خدا با موسی قطعاً سخن گفت. ب. خدا با موسی سخنی گفت.
- تکلیماً: مفعول مطلق تأکیدی

- ۴- ﴿وَ نَزَلَ الْمَلَائِكَةُ نَنْزِيلًا﴾ الفرقان: ۲۵
الف. و مانند ملائک فرود آمدند.
ب. و فرشتگان قطعاً فرود آورده شدند.
- تنزیلاً: مفعول مطلق تأکیدی

کلمه‌های برگرد

● التمرین الأول: عین کلمه مناسبه للتوضیحات التالیة فی معجم الدرس.

- ۱- أَرْضٌ وَاسِعَةٌ خَضْرَاءُ تُزْرَعُ فِيهَا أَنْوَاعُ الْمَحَاصِيلِ. الْأَحْقَلُ
زمین سبز بزرگی است که در آن انواع محصولات کاشته می‌شود. (کشتزار)
- ۲- طَلَبَ آرَاءَ الْأَخْرَيْنَ حَوْلَ قَضِيَّةٍ لِيَنْتَخِبَ أَحْسَنَهَا. اسْتِشَارَ
نظرات دیگران را در مورد موضوعی خواست تا بهترینش را انتخاب کند. (مشورت کرد)
- ۳- عَالِمٌ مُتَخَصِّصٌ بِأُمُورٍ مِهْنَةٍ أَوْ عَمَلٍ أَوْ بَرْنَامَجٍ. الْأَخْبِيرُ
دانشمند دارای تخصص در کارهای مربوط به شغل یا کار یا برنامه است. (کارشناس)
- ۴- مَوَادٌّ كِيمَاوِيَّةٌ وَ طَبِيعِيَّةٌ لِتَقْوِيَةِ التَّرَابِ الضَّعِيفِ. الْأَسْمَدَةُ
مواد شیمیایی و طبیعی برای تقویت خاک ضعیف است. (کودها)
- ۵- حَيَوَانٌ صَغِيرٌ يَعِيشُ تَحْتَ الْأَرْضِ يَنْقُلُ دَاءَ الطَّاعُونِ؛ وَ الْقِطُّ مِنْ أَعْدَائِهِ. الْفَأْرَةُ
حیوانی کوچک است که زیرزمین زندگی می‌کند و بیماری طاعون را انتقال می‌دهد؛ و گربه از دشمنان اوست. (موش)

● التمرین الثاني: اقرأ النص التالي؛ ثم عین ترجمه الكلمات الحمراء، و اكتب المطلوب منك. برگرد

الكتاب الخامس والأربعون من نهج البلاغة
إلى عثمان بن حنيف عامل أمير المؤمنين علي (عليه السلام) على البصرة
أما بعد، يا ابن حنيف فقد بلغني أن رجلاً من فتيحة^١ أهل البصرة دعاك إلى مذبحة^٢ قاسرعت إليها؛ ... و ما ظننت أنك
تجيب إلى طعام قوم عائلهم^٣ مجفوء^٤ و غنيهم مدعو.
ألا وإن لكل مأموم^٥ إماماً يفتدي^٦ به و يستضيء^٧ بنور علمه.
ألا وإن إمامكم قد اكتفى^٨ من دنياه بطمريه^٩ و من طعمه^{١٠} بقرصيه^{١١}.
ألا و إنكم لاتقدرون على ذلك و لكن أعينوني^{١٢} بورع و اجتهاد و عفة و سداد^{١٣}.

نامه چهل و پنجم نهج البلاغه

به عثمان بن حنيف استاندار امير المؤمنين علي عليه السلام در بصره

اما پس از یاد خدا و پیامبر ای پسر حنيف، به من [خبر] رسید که مردی از مردان بصره، تو را به مهمانی خویش فرا خواند و تو به سرعت به سوی آن شتافتی؛ ... و گمان می‌کردم مهمانی مردمی را بپذیری که تهیدستان رانده و ثروتمندشان دعوت شده است.

آگاه باشید که هر رهروی پیشوایی دارد که از او پیروی می‌کند و از نور دانشش روشنی می‌جوید.

آگاه باشید امامتان از دنیایش به دو جامه کهنه و از خوراکش به دو قرص نان بسنده کرده است.
آگاه باشید که قطعاً شما نمی‌توانید چنین کنید؛ ولی با پارسایی و تلاش و پاکدامنی و درستی، هم‌پاری دهید.

- ۱- الْفِتْيَةُ: الشَّبَابُ «مفرده: الْفَتَى»
 ۲- الْهَادِيَةُ: مَائِدَةُ الضِّيَافَةِ
 ۳- الْعَائِلُ: الْفَقِيرُ
 ۴- الْمَدْعُوُّ: الَّذِي قَدْ دَعَوْنَاهُ
 ۵- الْمَدْعُوُّ: الَّذِي قَدْ دَعَوْنَاهُ
 ۶- الْمَأْمُومُ: التَّابِعُ، الَّذِي حَلَفَ الْإِمَامَ
 ۷- اِئْتَدَى: تَبِعَ
 ۸- اسْتَضَاءَ: طَلَبَ الضُّوءَ
 ۹- اِكْتَفَى بِهِ: جَعَلَهُ كَافِيًا
 ۱۰- الطَّمْرُ: اللِّبَاسُ الْعَتِيقُ «جَمَعَهُ: الْأَطْمَارُ»
 ۱۱- الطَّعْمُ: الطَّعَامُ
 ۱۲- الْفَرَسُ: قِطْعَةٌ مِنَ الْخُبْزِ وَ نَحْوِهِ دَائِرِي الشَّكْلِ
 ۱۳- أَعِينُونِي: أَنْصُرُونِي
 ۱۴- السَّدَادُ: الصَّوَابُ (درستی)

۱- عَيْنٌ نُونٌ الْوَقَايَةِ فِي النَّصِّ: بَلَّغْنِي؛ أَعِينُونِي

۲- أَعْرَبِ الْكَلِمَاتِ الَّتِي تَحْتَهَا خَطٌّ:

أَمَّا بَعْدُ، يَا ابْنَ حَنِيفٍ فَقَدْ بَلَّغْنِي أَنَّ رَجُلًا مِنْ فِتْيَةِ أَهْلِ الْبَصْرَةِ دَعَاكَ إِلَى مَادِيَّةٍ فَاسْرَعْتَ إِلَيْهَا.
 حَنِيفٌ: مضاف اليه و مجرور علامته كسره - رَجُلًا: اسمٌ أُنَّ و منصوب علامته فتحة - فِتْيَةٍ: مجرور به حرف جر
 علامته كسره - الْبَصْرَةِ: مضاف اليه و مجرور علامته كسره - مَادِيَّةٍ: مجرور به حرف جر علامته كسره

۳- عَيْنِ الْكَلِمَةِ عَلَى وَزْنِ «أُفْعِلْتُ» وَ الْآخَرَى عَلَى وَزْنِ «اِفْتَعَالَ»: اسْرَعْتَ، اجْتِهَادِ

۴- عَيْنِ نَوْعِ فِعْلِ «لَا تَقْدِرُونَ» وَ صِيغَتُهُ: فِعْلٌ مُضَارِعٌ، جَمْعٌ مَذْكَرٌ مُخَاطَبٌ

۱- «فِتْيَةٍ» جمع «فتى» در اصل به معنای «جوانان» است. در این متن اشاره به یکی از مردان سرشناس سرمایه دار است.

● التَّمْرِينُ الثَّلَاثُ: تَرْجِمِ الْكَلِمَاتِ التَّالِيَةَ. بِرْكَرِدْ

الْمَاضِي	الْمُضَارِعُ وَ الْمُسْتَقْبَلُ	الْأَمْرُ وَ النَّهْيُ	الْمُصَدَّرُ	اسْمُ الْفَاعِلِ
قَدْ أَرْسَلَ:	سَوْفَ يَرْسَلُ:	أَرْسِلُوا:	الْإِرْسَالُ:	الْمُرْسَلُونَ:
فرستاده است	فرستاده می‌شود	بفرستید	فرستادن	فرستاده شدگان
اَنْتَبَهَ:	سَتَنْتَبِهُونَ:	اَنْتَبِهُوا:	الْاَنْتِبَاهُ:	الْمَنْتَبِهِينَ:
آگاه شد	آگاه خواهید شد	آگاه شوید	آگاه شدن	آگاه کنندگان
اَنْسَحَبْتُمْ:	لَا يَنْسَحِبُ:	لَا تَنْسَحِبُ:	الْاَنْسَحَابُ:	الْمَنْسَحِبُ:
عقب کشیدید	عقب نمی‌کشد	عقب نکش، نباید عقب بکشد	عقب کشیدن	عقب کشنده
مَا اسْتَرْجَعُ:	يَسْتَرْجِعُ:	لَا تَسْتَرْجِعِي:	الْاِسْتَرْجَاعُ:	الْمَسْتَرْجِعُ:
پس نگرفت	پس می‌گیرد	پس نگیر	پس گرفتن	پس گیرنده
مَا جَادَلَ:	لَمْ يَجَادَلْ:	لَا تُجَادِلُوا:	الْمُجَادَلَةُ:	الْمُجَادِلَانُ:
بحث نکرد	بحث نکرد	بحث نکنید	بحث کردن	دو بحث کننده
تَدَكَّرَ:	يَتَدَكَّرَانُ:	تَدَكَّرَ:	الْتَدَكُّرُ:	الْمَتَدَكِّرَاتُ:
به یاد آورد	به یاد می‌آورند	به یاد بیاور	به یاد آوردن	به یاد آورندگان
تَنَاصَرُوا:	تَتَنَاصَرُونَ:	رَجَاءُ تَنَاصَرُوا:	التَّنَاصُرُ:	الْمَتَنَاصِرِينَ:
همیاری کنید	همیاری می‌کنید	لطفاً، همیاری کنید	همیاری کردن	دو همیاری کننده
قَدْ سَجَلَ:	تُسَجِّلِينَ:	سَجَلَ:	الْتَسْجِيلُ:	الْمَسْجِلَةُ:
ضبط کرده است	ضبط می‌کنید	ضبط کن	ضبط کردن	ضبط کردن



● التمرین الرابع: اکتب العمليات الحسابية التالية كالمثال: برگرد

- ۱- تسعة زائد أربعة يساوي ثلاثة عشر. $9 + 4 = 13$
- ۲- سبعة في خمسة يساوي خمسة وثلاثين. $7 \times 5 = 35$
- ۳- أربعون تقسيم على أربعة يساوي عشرة. $40 : 4 = 10$
- ۴- ستة و تسعون ناقص ستة عشر يساوي ثمانين. $96 - 16 = 80$
- ۵- ثمانين و ستون ناقص أحد عشر يساوي سبعة و خمسين. $21 + 11 = 32$
- ۶- واحد و عشرون زائد اثنين و ستين يساوي ثلاثة و ثمانين. $21 + 62 = 83$

● التمرین الخامس: عين إعراب الكلمات التي أشر إليها بخط. برگرد

المبتدأ، الخبر، الفاعل، المفعول، نائب الفاعل، المضاف إليه، المجرور بحرف الجر، الصفة، اسم الحروف المشبهة بالفعل و خبره، اسم لا النافية للجنس و خبره، الحال، المستثنى

- ۱- إنَّ اللهَ غافرُ ذنوبِ التائبينَ.
اسم الحروف المشبهة بالفعل (الله) - خبر الحروف المشبهة بالفعل (غافر) - المضاف إليه: (ذنوب) و (التائبين)
- ۲- لا شيءَ أُحَقُّ بالسجنِ من اللسانِ.
اسم لا النافية للجنس (شيء) و خبره (أحَقُّ)
- ۳- الحياةُ مستمرةٌ سواءً ضحكت أم بكيتَ.
المبتدأ (الحياة)، الخبر (مستمرة)
- ۴- من لم يؤدبه الوالدان صغيراً يؤدبه الزمنُ.
الفاعل: (الوالدان، الزمن) - الحال: (صغيراً)
- ۵- يهتمُّ المواطنُ الفهيمُ بنظافةِ البيئةِ اهتماماً بالغاً.
الفاعل: (المواطن) - المضاف إليه (البيئة)، المفعول (اهتماماً)، الصفة (بالغاً)
- ۶- لا يتركُ الصديقُ سببَ زلةٍ أو عيبٍ فيه؛ لأنه لا يوجدُ أحدٌ كاملٌ إلا اللهُ.
نائب الفاعل (الصديق)، المضاف إليه (زلة)، الصفة (كامل)، المستثنى (الله)
- ۷- يرى المتشائمُ الصعوبةَ في كلِّ فرصة؛ أما المتفائلُ فيرى الفرصةَ في كلِّ صعوبةٍ.
الفاعل (المتشائم)، المفعول (الصعوبة، الفرصة)

المبتدأ (الحياة)، الخبر (مستمرة)، الفاعل (الوالدان، الزمن، المواطن، المتشائم)، المفعول (اهتماماً، الصعوبة، الفرصة)، نائب الفاعل (الصديق)، المضاف إليه (ذنوب، التائبين، البيئة، زلة)، المجرور بحرف الجر (اللسان)، الصفة (بالغاً، كامل)، اسم الحروف المشبهة بالفعل (الله) و خبره (غافر)، اسم لا النافية للجنس (شيء) و خبره (أحَقُّ)، الحال (صغيراً)، المستثنى (الله)

● التَّمْرِينُ السَّادِسُ: أَكْمَلِ فَرَاغَاتِ التَّرْجَمَةِ؛ ثُمَّ أَعْرِبْ مَا أُشِيرَ إِلَيْهِ بِخَطِّ. **برگرد**

بَعْضُ الطَّيُورِ قَدْ تَلَجَّأَ^١ إِلَى حَيْلٍ^٢ لَطَرْدٍ مُفْتَرِسِهَا^٣ عَنْ عَشِّهَا، وَ مِنْ هَذِهِ الْحَيْلِ أَنَّ أَحَدَ الطَّيُورِ حِينَ يَرَى حَيَوَانًا مُفْتَرِسًا قَرِيبًا مِنْ عَشِّهِ، يَتَظَاهَرُ أَمَامَهُ بِأَنَّ جَنَاحَهُ مَكْسُورٌ^٤، فَيَتَّبَعُ^٥ الْحَيَوَانَ الْمَفْتَرِسَ هَذِهِ الْفَرِيسَةَ، وَ يَبْتَعدُ عَنِ الْعَشِّ كَثِيرًا. وَ عِنْدَمَا يَتَأَكَّدُ^٦ الطَّائِرُ مِنْ خِدَاعِ^٧ الْعَدُوِّ وَ ابْتِعَادِهِ مِنْ عَشِّهِ وَ انْقِاذِ حَيَاةِ فِرَاحِهِ مِنَ الْمَوْتِ يَطِيرُ بَغْتَةً.

برخی پرندگان برای دور کردن شکارچی شان از لانه شان به چاره اندیشی پناه می‌برند (چاره‌جویی می‌کنند). از جمله این چاره اندیشی‌ها این است که هنگامی که یکی از این پرنده‌ها جانوری درنده نزدیک لانه‌اش می‌بیند..... ، روبه رویش وانمود می‌کند که بالشش..... شکسته است، در نتیجه جانور درنده او را تعقیب می‌کند و از لانه، بسیار دور می‌شود..... و وقتی پرنده از نیرنگ زدن به دشمن و دور کردنش از لانه‌اش و نجات دادن زندگی جوجه هایش مطمئن می‌شود، ناگهان..... پرواز می‌کند..... .

١- لَجَأَ: پناه برد ٢- الْحَيْلُ: چاره‌اندیشی‌ها «مفرد: الْحَيْلَةُ»
٣- الْمَفْتَرِسُ: درنده، جانور شکارچی درنده
٤- الْمَكْسُورُ: شکسته ٥- تَبِعَ: تعقیب کرد ٦- تَأَكَّدَ مِنْ: از ... مطمئن شد
٧- الْخِدَاعُ: نیرنگ

الدَّرْسُ الْخَامِسُ بَرُگَرْد

« قِيمَةُ كُلِّ امْرِئٍ مَا يُخْسِنُهُ. » أَيُّهُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

ارزش هر انسانی به آن چیزی است که آن را به خوبی انجام می‌دهد.

يا إلهي

يا إلهي ، يا إلهي يا مُجِيبَ الدَّعَوَاتِ
اجْعَلِ الْيَوْمَ سَعِيداً و كَثِيرَ الْبَرَكَاتِ

ای خدای من، ای خدای من، ای اجابت کننده دعاها؛
امروز را خوش اقبال و پر برکت قرار بده.

وَ أَمَلًا الصَّدرَ انْشِراحاً وَ فَمِي بِالْبَسَمَاتِ
وَ أَعْنِي فِي دُرُوسِي وَ أَدَاءِ الْوَأَجِبَاتِ

و سینه را از شادمانی و دهانم را از لبخندها پر کن.
و مرا در درس‌هایم و انجام تکالیف یاری کن.

وَ أَنْيرَ عَقْلِي وَ قَلْبِي بِالْأَعْلَامِ
وَ اجْعَلِ التَّوْفِيقَ حَظِّي وَ نَصِيبي فِي الْحَيَاةِ

و خردم و دلم را با دانش‌های سودمند روشن کن.
و موفقیت را بخت و بهره من در زندگی قرار بده.

وَ أَمَلًا الدُّنْيَا سَلاماً شاملاً كُلاًّ الْجِهَاتِ
وَ احْمِنِي وَ احْمِ بِلادِي مِنْ شُرُورِ الْحَادِثَاتِ

و دنیا را از صلحی فراگیر، در همه جهت‌ها پر کن.
و از من و کشورم، از بدی‌های پیشامدها نگهداری کن.

برگرد به تمرین اول**☆ الْمُعْجَمُ بَرُگَرْد ☆**

أَلْمُجِيبُ : برآورنده	أَنْرُ : روشن کن (أَنَارَ ، يَنِيرُ) الْأَنْشِراحُ : شادمانی الْبَسَمَاتُ : لبخندها «مفرد: الْبَسْمَةُ» الْحَظُّ : بخت «جمع: الْأَحْظُوظُ»	أَحْمِنِي : از من نگهداری کن (حَمَى ، يَحْمِي / احم + نون وقایه + ي) أَعْنِي : مرا یاری کن (أَعَانَ ، يَعِينُ / أَعِنُ + نون وقایه + ي)
------------------------	---	--

📖 حَوْلِ النَّصِّ بَرِّد

- ✓ x
-x..... ۱- النَّجَاحُ فِي امْتِحَانَاتِ آخِرِ السَّنَةِ. (موفقیت در امتحانات پایان سال)
-✓..... ۲- السَّعَادَةُ وَ كَثْرَةُ الْبَرَكَاتِ. (خوشبختی و پر برکتی)
-x..... ۳- شَرَاءُ بَيْتٍ جَدِيدٍ وَ كَبِيرٍ. (خرید خانه نو و بزرگ)
-✓..... ۴- إِنْارَةُ الْقَلْبِ وَ الْعَقْلِ. (روشن کردن دل و خرد)
-✓..... ۵- الْإِعَانَةُ فِي الدَّرُوسِ. (یاری کردن در درسها)
-✓..... ۶- انْشِرَاحُ الصَّدْرِ. (گشادگی سینه)
-x..... ۷- شَفَاءُ الْمَرَضَى. (بهبودی بیماران)
-x..... ۸- كَثْرَةُ الْأَمْوَالِ. (زیادی ثروت)
-x..... ۹- طَوْلُ الْعُمَرِ. (مدت عمر)

📖 اَعْلَمُوا بَرِّد

أُسْلُوبُ النَّدَاءِ

- به دو جمله فارسی زیر دقت کنید.
سعیدیا مرد نکونام نمیرد هرگز.
ای ساربان آهسته ران، کارام جانم می‌رود.
سعدی و ساربان در دو جمله بالا «منادا» نامیده می‌شوند. منادا در لغت یعنی «صدا زده شده».
- اکنون به جملات عربی زیر دقت کنید.

يا سَيِّدَ السَّادَاتِ،	يا اَللّٰهَ، اِرْحَمْنَا.	يا طَالِبَ، تَعَالَ.
يا مَجِيبَ الدَّعَوَاتِ.	يا زَهْرَاءَ، اجْتَهِدِي.	يا تَلْمِيذَةً، تَعَالِي.

- حرف ندا در جملات بالا کدام است؟ مهم ترین حرف ندا در زبان عربی «یا» است.
- کلمات قرمز رنگ در جملات بالا «منادا» نامیده می‌شوند.
- گاهی حرف ندا حذف می‌شود و این را از مفهوم و قرائن عبارت یا متن می‌توان فهمید؛ مانند «یا ربنا» در این آیه که در اصل «ربنا» بوده است:
﴿... رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً...﴾ البقرة: ۲۰۱

- به دو جمله زیر توجه کنید.
يا أَيُّهَا الْأَوْلَادُ الْمُؤَدَّبُونَ، حَافِظُوا عَلَى نِظَافَةِ الطَّبِيعَةِ.

یا أَيَّتْهَا الْبَنَاتُ الْمُؤَدَّبَاتُ، حَافِظْنَ عَلَي نِظَافَةِ الطَّبِيعَةِ.

چرا در جمله نخست بعد از حرف ندای «یا» کلمه «أَيَّتْهَا» و در جمله دوم «أَيَّتْهَا» به کار رفته است؟
 أَيَّتْهَا برای مذکر و أَيَّتْهَا برای مؤنث است.
 ■ در «أَيَّتْهَا الْأَوْلَادُ» و «أَيَّتْهَا الْبَنَاتُ»، «یا» حرف ندا و «أَيَّتْهَا الْأَوْلَادُ» و «أَيَّتْهَا الْبَنَاتُ» گروه منادایی هستند.
 در این حالت «أَيَّتْهَا» و «أَيَّتْهَا» ترجمه نمی شوند.

■ حرف ندای «یا» بر سر اسم بدون آل می آید؛ مثال: یا وَكَلَدُ، یا بِنْتُ
 اما اگر منادی «ال» داشته باشد، با «أَيَّتْهَا» و «أَيَّتْهَا» به کار می رود؛ مثال:
 أَيَّتْهَا الْوَلَدُ، أَيَّتْهَا الْبِنْتُ (یا أَيَّتْهَا الْوَلَدُ، یا أَيَّتْهَا الْبِنْتُ)

■ لفظ جلاله «الله» به دو صورت منادا واقع می شود؛ (یا اللَّهُ) و (یا اللَّهُم) و هیچ فرقی با هم ندارند.
 ■ گاهی در منادا ضمیر «ی» حذف می شود؛ مانند:
 یا رَبَّ رَبِّ (رب) = یا رَبِّي یا قَوْمٍ = یا قَوْمِي

که اخبر نفسك: ترجم الجمل التالية؛ ثم عين المنادى.

۱- ﴿قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ ۚ وَلَا أَنْتُمْ عَابِدُونَ مَا أَعْبُدُ﴾ الکافرون: ۱-۳
 بگو ای کافران * آنچه می پرستید نمی پرستم * و آنچه می پرستم شما نمی پرستید. ترجمه فولادوند (منادا: اَيُّ)

۲- ﴿رَبِّ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلَاةِ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي ۖ رَبَّنَا وَتَقَبَّلْ دُعَاءِ﴾ ابراهیم: ۴۰
 پروردگارا، مرا برپادارنده نماز قرار ده، و از فرزندان من نیز. پروردگارا، و دعای مرا بپذیر. ترجمه فولادوند (منادا: رَبِّ)

۳- ﴿يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَّبَكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ﴾ الإنفطار: ۶
 ای انسان چه چیز تو را در باره پروردگار بزرگوارت مغرور ساخته ترجمه فولادوند (فریب داده). (منادا: اَيُّ)

۴- ﴿رَبِّنَا إِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ...﴾ آل عمران: ۱۹۳
 پروردگارا، ما شنیدیم که دعوتگری، به ایمان فرا می خواند. ترجمه فولادوند (منادا: رَبِّ)

۵- ﴿يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ...﴾ ص: ۳۶
 ای داوود، ما تو را در زمین خلیفه [و جانشین] گردانیدیم؛ ترجمه فولادوند (منادا: دَاوُدُ)

۶- اللَّهُمَّ، إِنِّي أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ، يَا اللَّهُ، يَا رَحْمَانُ... يَا خَيْرَ الْغَافِرِينَ...، يَا سَلْتَرَكُلَّ مَعْيُوبٍ...، يَا غَفَّارَ الدُّنُوبِ...، يَا
 مَنْ سَتَرَ الْقَبِيحَ...، يَا أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ. من دعاء الجوشن الكبير

خدایا از تو می خواهم به حق نامت ای خدا ای بخشاینده... ای بهترین آمرزندگان... ای عیب پوش هر معیوب... ی بسیار
 آمرزنده گناهان... ای که کار زشت را پنهان کنی... ای بهترین آفرینندگان (منادا: اللَّهُ، رَحْمَانُ، خَيْرَ، سَاتِرَ، غَفَّارَ، مَنْ، أَحْسَنَ)

۱- الدَّرِيَّةُ: فرزندان، دودمان ۲- دُعَاءُ: دعایم (دُعَاءُ + ي) ۴- غَرَّ: فریب داد

آتمارین برگرد

● آتمارین الأول: اکتب کلمة مناسبة للتوضیحات التالیة من معجم الدرس.

- ۱- الَّذِي يَتَقَبَّلُ الدَّعَاءَ وَ هُوَ مِنْ أَسْمَاءِ اللَّهِ الْحَسَنِ. **الْمَجِيبِ**
کسی که دعا را می‌پذیرد، و آن از نام‌های نیکوی خداست. (برآورنده)
- ۲- الشُّعُورُ بِالْفَرَحِ وَ السُّرُورِ كَثِيرًا. **الْأَنْشِرَاحِ**
بسیار احساس شادی و خوشحالی کردن. (شادمانی)
- ۳- ضَحْكُ خَفِيفٍ بِلا صَوْتٍ. **الْبَسْمَةِ**
خنده خفیف بدون صدا..
- ۴- جَعَلَ فِيهِ نُورًا. **أَنْلَارَ**
در آن نوری قرار داد.
- ۵- سَاعَدَ، وَ نَصَرَ. **أَعَانَ**
کمک و یاری کرد

● آتمارین الثاني: اقرأ النص التالي، و عین ترجمه الكلمات الحمراء، ثم أجب عن الأسئلة. **برگرد**

الكتاب الواحد و الثلاثون من نهج البلاغة

من وصية الإمام علي عليه السلام لابنه الإمام الحسن عليه السلام

يا بني، اجعل نفسك **میزاناً** فيما بينك و بين غيرك؛ فأحب^۲ لغيرك ما **تُحِبُّ** لنفسك؛ و **اكره** له ما **تكره** لها؛ و لا تظلم^۱ كما لا **تُحِبُّ** أن **تظلم**؛

نامه سی و یکم نهج البلاغه،

از سفارش امام علی علیه السلام به پسرش امام حسن علیه السلام

پسر دلبندم، خودت را میان خویشان و دیگری [همچو] ترازویی قرار بده؛ پس آنچه را برای خودت دوست می‌داری، برای غیر خودت [نیز] دوست بدار؛ و برایش ناپسند بدار آنچه را برای خودت ناپسند می‌داری؛ و ستم مکن، چنانکه دوست نداری به تو ستم شود؛

و أحسن^۱ كما **تُحِبُّ** أن **يُحَسِّنَ** إليك؛ و **استفح** من نفسك ما **تستفح**^۳ من غيرك؛ ... و لا **تقل** ما لا **تُحِبُّ** أن **يقال** لك.

و نیکی کن، چنانکه دوست می‌داری به تو نیکی شود؛ و آنچه را برای غیر خودت زشت می‌داری برای خودت [هم] زشت بدار؛ ... و چیزی را که دوست نداری برای تو گفته شود [در حق دیگران] مگو.

- ۱- ما هُوَ الْمَحَلُّ الْإِعْرَابِيَّ لِـ «نَفْسٍ» فِي «نَفْسِكَ» وَ «نَفْسِكَ»؟
 ۲- ما هُوَ نَوْعُ فِعْلٍ «تَكَرَّهَ» وَ صِيغَتُهُ؟
 ۳- أَ كَلِمَةٌ «مِيزَانًا» مَعْرِفَةٌ أَمْ نَكْرَةٌ؟
 ۴- أ لَازِمٌ فِعْلٌ «لَا تَقُلْ» أَمْ مُتَعَدٌّ؟
 ۵- مِنْ أَيِّ بَابٍ فِعْلٌ «أَحْسَنُ»؟
 ۶- أَذْكَرُ فِعْلَيْنِ لِلْأَمْرِ:
۱. مفعول
 ۲. مجرور به حرف جر
 نوع فعل: مضارع؛ صيغته: مفرد مذکر مخاطب
 نکره
 متعدی
 باب افعال
 فعل امر: اجْعَلْ؛ أَحِبُّ؛ اكره؛ أَحْسِنُ؛ اسْتَفْبِحْ

۱- الَمِيزَانُ: اللهُ يَعْرِفُ بِهَا وَزْنَ شَيْءٍ
 ۲- أَحِبُّ: فِعْلٌ الْأَمْرِ مِنْ تَحِبُّ
 ۳- اسْتَفْبِحْ: وَجَدَ قَبِيحًا
 ۴- يُقَالُ: كَفْتَهُ مِى شُود

● التَّمْرِينُ الثَّلَاثُ: لِلتَّرْجَمَةِ. **برگرد**

- ۱- هُوَ قَدْ رَجَعَ: او برگشته است
 ۲- هُوَ قَدْ يَرْجِعُ: او گاهی بر می‌گردد
 ۳- هُوَ لَا يَرْجِعُ: او بر نمی‌گردد
 ۴- هُوَ كَانَ قَدْ رَجَعَ: او برگشته بود
 ۵- هُوَ يَرْجِعُ أَنْ يَرْجِعَ: او می‌خواهد که برگردد
 ۶- رَجَاءٌ؛ ارْجِعْ: لطفاً؛ برگرد
 ۷- مِنْ فَضْلِكَ؛ لَا تَرْجِعْ: لطفاً؛ برگرد
 ۸- هُوَ سَيَرْجِعُ: او برخواهد گشت
 ۹- هُوَ سَوْفَ يَرْجِعُ: او برخواهد گشت
 ۱۰- هُوَ لَنْ يَرْجِعَ: او بر نخواهد گشت
 ۱۱- هُوَ لَمْ يَرْجِعْ: او برگشت
 ۱۲- هُوَ مَا رَجَعَ: او برگشت
 ۱۳- هُوَ لَمْ يَرْجِعْ: او برمی‌گردد
 ۱۴- هُوَ لَمْ يَرْجِعْ: او برمی‌گردد

● التَّمْرِينُ الرَّابِعُ: عَيْنِ الصَّحِيحِ فِي «التَّحْلِيلِ الصَّرْفِيِّ» وَ «الْمَحَلِّ الْإِعْرَابِيِّ» لِمَا أُشِيرَ إِلَيْهِ بِخَطِّ **برگرد**

{الرَّجُلُ الْعَلَامَةُ تَحَدَّثَ مَعَ جَمِيعِ الطُّلَّابِ فِي الْمَدْرَسَةِ.
 {تَذَهَبُ الْمُعَلِّمَةُ إِلَى الْمَكْتَبَةِ.

۱- الرَّجُلُ	أ. اسْمٌ، مَفْرَدٌ، مَعْرُوفٌ بِأَلْ ب. مَصْدَرٌ، مَذْكَرٌ، مَعْرِفَةٌ، مَبْنِي	مَبْتَدَأٌ وَ مَرْفُوعٌ فَاعِلٌ وَ مَرْفُوعٌ
۲- الْعَلَامَةُ	أ. اسْمٌ فَاعِلٌ، مُؤَنَّثٌ، مَعْرُوفٌ بِالْعِلْمِيَّةِ، مَعْرَبٌ ب. اسْمٌ مَبَالِغَةٌ، مَفْرَدٌ، مَعْرُوفٌ بِأَلْ، مَعْرَبٌ	مُضَافٌ إِلَيْهِ وَ مَجْرُورٌ صِفَةٌ وَ مَرْفُوعَةٌ بِالتَّبْعِيَّةِ لِمَوْصُوفِهَا
۳- تَحَدَّثَ	أ. فِعْلٌ مُضَارِعٌ، مَفْرَدٌ مُؤَنَّثٌ غَائِبٌ، ثَلَاثِيٌّ مُزِيدٌ مِنْ بَابِ تَفْعِيلٍ، مُتَعَدٌّ، مَعْرَبٌ	مَفْعُولٌ وَ مَنْصُوبٌ

ب. فَعْلٌ مَاضٍ، مَفْرَدٌ مَذْكَرٌ غَائِبٌ، ثَلَاثِيٌّ مَزِيدٌ مِنْ بَابِ تَفَعُّلٍ، مَعْلُومٌ، لَازِمٌ	خَبْرٌ وَ مَبْنِيٌّ
أ. اسْمٌ مَفْعُولٌ، مَعْرَفٌ بِأَلٍ، جَمْعٌ مَذْكَرٌ سَالِمٌ، مَبْنِيٌّ	مَجْرُورٌ بِحَرْفِ جَرٍ
أ. اسْمٌ فَاعِلٌ، جَمْعٌ تَكْسِيرٌ وَ مَفْرَدَةٌ «الطَّالِبِ»، مَعْرَبٌ	مُضَافٌ إِلَيْهِ وَ مَجْرُورٌ
أ. اسْمٌ مَكَانٍ، مَفْرَدٌ، مُؤَنَّثٌ، مَعْرَفَةٌ، مَعْرَبٌ	مَجْرُورٌ بِحَرْفِ جَرٍ (فِي الْمَدْرَسَةِ: جَارٌ وَ مَجْرُورٌ)
ب. اسْمٌ تَفْضِيلٌ، مَفْرَدٌ، مَعْرَفٌ بِأَلٍ، مَبْنِيٌّ	صَفَةٌ وَ مَرْفُوعَةٌ بِالتَّبَعِيَّةِ لِمَوْصُوفِهَا
أ. فَعْلٌ مُضَارِعٌ، مَفْرَدٌ مُؤَنَّثٌ غَائِبٌ، ثَلَاثِيٌّ مَجْرَدٌ، مَعْلُومٌ، مَعْرَبٌ، لَازِمٌ	
ب. فَعْلٌ مَجْهُولٌ، مَفْرَدٌ مَذْكَرٌ مَخَاطَبٌ، ثَلَاثِيٌّ مَزِيدٌ مِنْ بَابِ تَفَاعُلٍ، مَبْنِيٌّ	
أ. اسْمٌ مَفْعُولٌ، مَعْرَفٌ بِالعَلَمِيَّةِ، مَبْنِيٌّ	مَفْعُولٌ وَ مَنْصُوبٌ وَ الْجُمْلَةُ اسْمِيَّةٌ.
ب. اسْمٌ فَاعِلٌ، مَفْرَدٌ، مُؤَنَّثٌ، مَعْرَفٌ بِأَلٍ، مَعْرَبٌ	فَاعِلٌ وَ مَرْفُوعٌ وَ الْجُمْلَةُ فَعْلِيَّةٌ.
أ. اسْمٌ مَكَانٍ، مَفْرَدٌ، مُؤَنَّثٌ، مَعْرَفٌ بِأَلٍ	مَجْرُورٌ بِحَرْفِ جَرٍ (إِلَى الْمَكْتَبَةِ: جَارٌ وَ مَجْرُورٌ)
ب. اسْمٌ تَفْضِيلٌ، مَفْرَدٌ، مَعْرَفَةٌ، مَعْرَبٌ	مُضَافٌ إِلَيْهِ وَ مَجْرُورٌ

● التَّمْرِينُ الْخَامِسُ: ضَعْ خَطَأً تَحْتَ الْمَفْرَدِ مَعَ جَمْعِهِ. يُرْجَدُ

- ۱- أُعْجُوبَةٌ ، عَجَائِبٌ (جِ أَعْجَابٍ: شَكْفَتِي)
- ۲- عَاصِمَةٌ ، عَوَاصِمٌ (بَابِ تَخْتِ)
- ۳- شَجَرَةٌ ، شَجَرَاتٌ (دَرَخْتِهَا)
- ۴- ظَاهِرَةٌ ، مَظَاهِرٌ (جِ ظَاهِرَاتٍ، ظَوَاهِرٌ: پَدِيدَه)
- ۵- فَرِيْسَةٌ ، فَرَايِسٌ (طَعْمَه، شَكَارِ)
- ۶- صَفْحَةٌ ، صُحُفٌ (جِ صَفْحَاتٍ: صَفْحَه)
- ۷- بَرْنَامَجٌ ، بَرَامِجٌ (بَرْنَامَه)
- ۸- حَفْلَةٌ ، مَحَافِلٌ (جِ حَفَلَاتٍ: جِشْنِ)
- ۹- خَبِيرٌ ، خُبْرَاءٌ (كَارِشْنَاَس)
- ۱۰- عَجُوزٌ ، عَجَائِزٌ (زَنْ سَالْمَنْدِ، پِيرِزَنْ يَ پِيرْمَرْدِ)
- ۱۱- تَمَثَالٌ ، أَمْثَالٌ (جِ تَمَاتِيْلِ، تَنْدِيْسِ، پِيْكَرِه)
- ۱۲- مِيزَانٌ ، أَوْزَانٌ (مَوَازِيْنِ: تَرَاوِزِ، عَدَلِ)
- ۱۳- لِبَاسٌ ، أَلْبِسَةٌ (لِبَاسِهَا، جَامِهَا)
- ۱۴- عَظْمٌ ، عِظَامٌ (اَسْتِخْوَانِهَا)
- ۱۵- طَرِيقٌ ، طُرُقٌ (رَاهِهَا)
- ۱۶- قَنَآةٌ ، قَنَوَاتٌ (كَانَالِهَا)
- ۱۷- دُعَاءٌ ، أُدْعِيَّةٌ (دَعَاهَا)
- ۱۸- قَدَمٌ ، أَقْدَامٌ (پَاهَا)
- ۱۹- شَهْرٌ ، شُهُورٌ (مَاهِهَا)
- ۲۰- أَكْبَرٌ (بَزْرَگِ تَرِ) ، كِبَارٌ (جِ أَكْبَارِ: بَزْرَگَانِ)
- ۲۱- قَمٌ ، أَقْوَامٌ (دِهَانِهَا)